

نخستین دوره‌ی تاریخی امامت



چکیده

دوره‌های امامت به لحاظ تاریخی و شکل دهی مبارزات و نوع مبارزات، به چهار دوره مشخص تقسیم می‌گردد.

۱) دوره‌ی امامت امیرالمؤمنین علیه السلام تا پایان حادثه‌ی عاشورا تا سال ۶۱ هجرت؛

۲) دوره‌ی امامت امام سجاده علیه السلام و امامت امام باقر و امام صادق علیهما السلام تا سال ۱۳۵ هجرت؛

۳) دوره‌ی امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام که تا شهادت امام رضا علیه السلام ادامه دارد؛

۴) دوره‌ی امامت امام جواد علیه السلام تا پایان امامت امام عسکری و آغاز عصر غیبت.

در دوره‌ی اول، امیر مؤمنان درخشش خاصی دارد. ایجاد حکومت، تلاش در بازگرداندن جامعه به دوره‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله. علی علیه السلام در این دوره اوج مظلومیت و عزیت را دارد. اما در عین حال عدالت محوری، دقت در بیت‌المال، نفی امتیازدهی‌ها و زهد امام علی علیه السلام در اوج است و زبانزد، خصوصاً که سه جبهه‌ی ناکثین و قاسطین و مارقین در برابرش گشوده شد. امام مجتبی علیه السلام نیز بنا به مقتضیاتی مجبور به پذیرش صلح و امضای عهد نامه‌ی صلح شد و خون مسلمین و حیات اسلامی را تضمین کرد و امام سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام، راهی را برای همیشه تاریخ در برابر تهاجم ظلم و ستمگری نهادند و صدای مظلومیتش، اکناف عالم را فرا گرفت و درسی برای همیشه بشریت شد. مبارزه با انحرافات، ظلم و تباهی و امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور، شیوه‌ی کاری آن گرامی بود.

واژگان کلیدی: امامت، حکومت، مظلومیت، عدالت، صلح، شهادت، انحراف.

دوره‌های تاریخی امامت

امامت شیعی، دوران‌هایی را گذرانده است؛ از جایی و مرحله‌ای آغاز شده و به مرحله‌ای و دوره‌ای منتهی شده است. درباره‌ی این دوره‌ها و تقسیم‌های تاریخی، دیدگاه‌های چندی ارائه شده است که مقام معظم رهبری با توجه به برداشت‌هایی که در مقدمه گذشت دوره‌های تاریخی را به چهار قسمت تقسیم فرموده‌اند:

۱) دوره‌ی امامت امیرالمؤمنین، امام مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام؛

۲) دوره‌ی امامت امام سجاد علیه السلام از سال ۶۱ تا سال ۱۳۵ و امامت امام

صادق علیه السلام؛

۳) دوره‌ی امامت امام موسی بن جعفر و امام رضا علیه السلام که با شهادت امام رضا علیه السلام پایان می‌پذیرد؛

۴) دوره‌ی امامت امام جواد علیه السلام تا غیبت کبرای امام زمان علیه السلام (دومین کنگره‌ی جهانی حضرت رضا علیه السلام، ۱۳۶۵، ۱۴).

«دوره‌ی اول دوران سه امام اول، یعنی امیرالمؤمنین، امام حسن مجتبی و سید الشهداء علیهم السلام است.

... به نظر بنده از دوران امام سجاد علیه السلام، یعنی از سال شصت و یکم هجری تا سال ۲۶۰، که دو‌یست سال است، سه مرحله‌ی دیگر داریم.

یک مرحله از سال ۶۱ تا سال ۱۳۵، یعنی شروع خلافت منصور عباسی است، که در این مرحله حرکت از یک نقطه‌ای آغاز می‌شود، به تدریج کیفیت پیدا می‌کند، عمق پیدا می‌کند، گسترش پیدا می‌کند، اوج می‌گیرد تا سال ۱۳۵. سال ۱۳۵، که سال مرگ سفاح و خلافت منصور است، وضع عوض می‌شود. مشکلاتی پدید می‌آید که تا حدود زیادی پیشرفت‌ها را متوقف می‌کند، در یک مبارزه‌ی سیاسی این جور چیزها پیش می‌آید.

یک مرحله‌ی دیگر از سال ۱۳۵ تا سال ۲۰۲ یا ۲۰۳ است که تا سال شهادت امام رضا علیه السلام، که حرکت و مبارزه از یک نقطه‌ی بالاتر از سال ۶۱ و عمیق‌تر و گسترده‌تر از آن، اما با مشکلات جدیدی آغاز می‌شود و رفته رفته اوج پیدا می‌کند، گسترش پیدا می‌کند، قدم به قدم به پیروزی نزدیک می‌شود تا سال شهادت امام هشتم علیه السلام و این‌جا باز حرکت متوقف می‌شود.

با رفتن مأمون به بغداد در سال ۲۰۴ و شروع خلافت مأمونی، که یکی از فصل‌های دشوار زندگی ائمه علیهم السلام است، فصل جدیدی آغاز می‌شود که فصل محنت ائمه علیهم السلام است. با این‌که گسترش تشیع در آن

روزها بیش از همه بود، به اعتقاد بنده محنت ائمه علیهم السلام در آن روزها بیش از همیشه بوده است. این، همان دورانی است که به گمان بنده، تلاش و مبارزه برای هدف بلند مدت است.

یعنی ائمه علیهم السلام، برای پیش از غیبت صغری دیگر تلاش نمی‌کنند، بلکه زمینه سازی می‌کنند برای بعدها، و این دوران از سال ۲۰۴ ادامه پیدا می‌کند تا سال ۲۶۰، که سال شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و شروع غیبت صغری است» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۱۴).

اکنون این دوره‌های تاریخی و نوع مبارزات در این دوره‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

دوره‌ی اول امامت شیعی

این دوره، از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز و به ماجرای کربلا خاتمه می‌یابد، که به طور کلی، مروری تاریخی را بر دوران سه امام معصوم و مظلوم این دوره می‌افکنیم.

امامت امام علی علیه السلام

امامت، نتیجه‌ی کمالات روحی و معنوی و علمی و اخلاقی است. نیازمند به اهلیت است، که این صف اهلیت، به دلیل برخورداری آن گرامی از صفات و ملکات برجسته‌ی اخلاقی و علمی و معنوی، در آن حضرت علیه السلام در اوج خود قرار داشته، در واقع تالی تلوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

«درباره‌ی مقام امیرالمؤمنین علیه السلام زبان‌های نوع بشر و قدرت تصویر و ترسیم انسان‌ها عاجز از ارائه‌ی کنه و حقیقت مطلب‌اند، بلکه عاجز از تصور آن مقام شامخ و کنه عظمت آن بزرگوارند. ما با قیاس به معلومات خودمان می‌توانیم چیزی را بشناسیم و بفهمیم. امیرالمؤمنین علیه السلام از

مقیاس‌های ما خارج است. او را با ذراع و پیمان‌های که برای سنجیدن انسان‌ها و فضیلت‌ها و محسنات و زیبایی‌ها در اختیار ماست نمی‌شود سنجید و اندازه گرفت. او بالاتر از این حرف‌هاست. آن چه که ما می‌بینیم، درخشش آن بزرگوار است که به چشم هر انسانی، حتی مخالفان و دشمنان می‌آید، چه برسد به چشم دوستان و یا شیعیان، هم چنان که از روایات اهل سنت روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: «علی بن ابی طالب یزهر فی الجنة ککوک الصبح لاهل الدنيا» (مجلسی، ۱۹۸۷، ۴۰/۷۶)؛ درخشش امیرالمؤمنین ﷺ در بهشت، مثل درخشش ستاره‌ی صبح برای مردم دنیا است. نور را می‌بینند، درخشش را می‌بینند، اما ابعاد و جزئیات را نمی‌توانند درک کنند و ببینند» (خانم‌های، ۱۳۸۳، ۸۱).

در مورد دیگری چنین آمده است:

«در باب زندگی امیرالمؤمنین ﷺ، شما یک اقیانوس را در نظر بگیرید، احاطه به همه‌ی ابعاد این اقیانوس در یک نگاه که هیچ، در یک مطالعه‌ی طولانی هم برای انسان میسر نیست. از هر طرف که شما وارد می‌شوید دنیایی از عظمت مشاهده می‌کنید، دریا‌های گوناگون، اعماق ژرف، موجودات گوناگون متنوع و اشکال مختلف از حیات و عجایب دریا، اگر این بخش را رها کنید و از بخش دیگر این اقیانوس وارد شوید باز همین داستان و همین ماجراست. شما از هر طرف که این شخصیت را نگاه کنید، خواهید دید که عجایبی در آن نهفته است. این، مبالغه نیست. این، بازتاب عجز انسانی است که سال‌های متمادی درباره‌ی زندگی امیرالمؤمنین ﷺ مطالعه کرده و در درون خود این احساس را پیدا کرده که به علی ﷺ، این شخصیت والا، با ابزار فهم معمولی، یعنی همین ذهن و عقل و حافظه و ادراکات معمولی نمی‌شود دسترسی پیدا کرد، از هر طرف شگفتی‌هاست. امیرالمؤمنین ﷺ نسخه‌ی کوچک شده‌ی پیامبر اکرم ﷺ، و شاگرد آن

بزرگوار است. اما همین شخصیت عظیمی که در مقابل روی ماست، اگر چه در مقابل پیامبر ﷺ، خود را کوچک و حقیر می‌بیند و خود، شاگرد آن بزرگوار است، اما وقتی که می‌خواهیم با دید بشری نگاه کنیم، برای ما یک شخصیت فوق انسانی به نظر می‌رسد، ما نمی‌توانیم یک انسان با این عظمت را تصور کنیم. ابزار بشری، یعنی ادراک و عقل و ذهن، خیلی کوچک‌تر است که بتواند امیرالمؤمنین ﷺ را برای انسان‌ها، که به مقام کشف معنوی نرسیده باشند، تبیین کند، البته کسانی که در عالم معنوی و شهود روحی هستند شاید آنها بتوانند به نحوی ابعاد آن شخصیت را بفهمند» (خامنه‌ای، ۱۳۸۳، ۸۸).

علی ﷺ دارای خصوصیات وجودی فراوانی به گستردگی صفات الهی و معنوی است که در این جا از نگاه معظم له چند خصوصیت را به طور خلاصه اشاره می‌کنیم:

- ۱) ایمان عمیق؛
- ۲) محبت به خدا و پیامبر ﷺ؛
- ۳) حرکت در مسیر حق؛
- ۴) اندیشه‌ی مدام خدایی؛
- ۵) مرد عمل؛
- ۶) نسخه‌ی تمام نمای وجود پیامبر ﷺ؛
- ۷) رقت قلب؛
- ۸) قاطعیت در برخورد با مخالفان عنود؛
- ۹) دشمن‌شناسی، تیزبینی در شناخت دشمن؛
- ۱۰) ورع؛
- ۱۱) مظلومیت در عین حقانیت؛
- ۱۲) زهد و سادگی؛

۱۳) تقوای شدید و خوف از خدا؛

۱۴) دقت در امور محرومان؛

۱۵) حساسیت در امر بیت‌المال؛

۱۶) دعا و توبه و تهجد؛

۱۷) استغفار مدام و ذکر؛

۱۸) عدالت شدید، حتی در حق دشمنان؛

۱۹) شجاعت در میدان‌های نبرد و مبارزه؛

۲۰) دقت در کار متولیان، فرماندهان و کارگزاران؛

۲۱) اقتدار منطق، روشن بینی سیاسی و حکومتی؛

۲۲) تابناکی و تشخیص وجودی؛

۲۳) هدایت‌گری؛

۲۴) قاطعیت و صلابت در اجرای عدالت و حق؛

۲۵) همدلی با بینوایان؛

۲۶) کشته‌ی راه فضیلت، عدالت و معنویت؛

۲۷) معیار و میزان بودن وجود علی علیه السلام؛

۲۸) معیار حقانیت؛

۲۹) کرامت و ارجمندی؛

۳۰) اقتدای به پیامبر صلی الله علیه و آله.

صفات یاد شده در مجموعه‌ی مباحث مقام معظم رهبری انعکاس تام و گسترده‌ای دارد که به دلیل طولانی شدن بحث از تمرکز بر آنها خودداری می‌شود.

مظلومیت علی علیه السلام

یکی از نکته‌های بی‌بدیل در زندگی آن حضرت صلی الله علیه و آله، مظلومیت شدید

است.

«در زمان آن بزرگوار، قدرتمندتر از امیرالمؤمنین علیه السلام کیست؟ هیچ کس ادعا نکرده که جرأت دارد تا آخر امیرالمؤمنین علیه السلام مقابل شجاعت آن حضرت ایستادگی کند. همین آدم، مظلوم‌ترین آدم‌های زمان خودش، و بلکه آن چنان که گفته‌اند و درست هم هست، شاید مظلوم‌ترین انسان‌های تاریخ است. قدرت و مظلومیت دو چیزی است که با هم نمی‌تواند جمع شود، معمولاً قدرتمندان مظلوم واقع نمی‌شوند، اما امیرالمؤمنین علیه السلام مظلوم واقع شد» (خامنه‌ای، ۱۳۸۳، ۸۸).

علی علیه السلام، مظلوم‌ترین چهره‌ی تاریخ اسلامی است. کسی که تالی تلوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، آن سابقه‌ی درخشان و نورانی و آن برجستگی‌های بارز و جودی، نشان می‌داد که فقط ایشان هستند که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باید زمام امت را به دست بگیرند، اما حوادثی رخ داد، حسادت‌ها، بغض‌ها، کینه‌های قبایلی، کینه‌های بدری و احدی، مانع از آن شدند که آن امام بزرگ، عملاً رهبری امت را به دست بگیرند.

مظلومیت علی علیه السلام را بیشتر از این حادثه درک می‌کنیم، که با این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را در غدیر خم و در موارد متعدد دیگری به عنوان امام و رهبر و خلیفه‌ی بعد از خودشان نصب فرموده بودند، تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمودند ایشان را از خلافت کنار زدند. حضرت علیه السلام در این باره، و در زمینه‌ی مظلومیت خودشان، خطبه‌ی شششنبه را بیان فرموده‌اند، که ماجرای اولی و دومی و سومی را توضیح می‌دهند. خطبه‌ی شششنبه، اوج دردمندی‌های علی علیه السلام و مظلومیت آن انسان بزرگ را نشان می‌دهد.

خصوصیات حکومت علی علیه السلام

بعد از ماجرای قیام اهل مدینه علیه عثمان، مردم با اصرار فراوان در

خانه‌ی علی علیه السلام آمده و از ایشان درخواست کردند خلافت را بپذیرد. ایشان هم با اصرار مردم وارد ماجرای خلافت شدند. گرچه حق خودشان بود و حق مسلم خودشان بود، بعد از آن همه انحراف دیگر رغبتی از خودشان نشان نمی‌دادند؛ هیئات بعد الدنيا و اللتی. جمله‌ای است که به این انحراف اشاره می‌کند. اما با اشاره به این واقعیت، دو جمله را برای پذیرش حکومتش بیان می‌فرمایند:

«لو لا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم لا لقیتم حبلها علی غاربها و لسقیت اخرها بکأس من اولها و لا لقیتم دنیا کم هذه اهون عندی من عفتة» (صبحی صالح، ۱۳۸۷ هـ، ۵۰)؛ اگر آن اجتماع بزرگ نبود و اگر حجت بر وجود یاران در صحنه بر من تمام نشده بود و اگر خداوند از دانایان پیمان نگرفته بود که بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم آرام نگیرند و دست روی دست نگذارند، همانا افسار خلافت را روی شانه‌اش می‌انداختم و همانند روز اول کنار می‌نشستم و به شما ثابت می‌کردم که دنیا در نظر من از عطسه‌ی بز ماده‌ای هم کم‌ارزش‌تر است.

و در مورد دیگر خطبه‌ی شقشقیه فرمود:

«فما راعنی الا و الناس کعرف الضبع الی، ینثالون علی من کل جانب، حتی لقد و طیء الحسنان و شق عطفای، مجتمعین حولی کر بیضة الغنم، فلما نهضت بالامر نکثت طائفة و مرقت اخری و قسط اخرون، کأنهم لم یسمعوا کلام الله سبحانه یقول: تلك الدار الاخرة نجعلها للذین یریدون علوا فی الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقین بلی و الله لقد سمعوا و وعوها و لکنهم حلیت الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها» (صبحی صالح، ۱۳۸۷ هـ، ۵۱)؛ هیچ امری مرا به پذیرش امر خلافت و انداشت، مگر این که دیدم مردم پیرامون من همچون موهای گردن کفتار اجتماع کرده‌اند، تا این که حسن و حسینم زیر دست و پارتند و دو

طرف جامعه‌ام را دریدند، پیرامون من همچون گله‌ی گوسفند اجتماع کرده بودند، اما همین که به امر حکومت قیام کردم، عده‌ای پیمان شکستند (ناکثین) و عده‌ای از دین بیرون رفتند (مارقین) و عده‌ای ستم و عدوان پیشه کردند (قاسطین).

اینان گویا کلام خدا را نشنیدند که فرمود: این زندگی آخرت و جاودانگی و عزت آن را برای کسانی قرار دادیم که قصد گردن فزازی و فساد در زمین نکرده باشند و عاقبت از آن پرهیز پیشه‌گان و متقین است. آری این کلام را شنیدند و لکن دنیا فریبتشان داد و زخارف و زیورهای آن در چشمشان برق و درخشندگی و جاذبه یافت» (این مباحث در سخنرانی‌های سال‌های ۵۴ و ۵۵ مقام معظم رهبری در مسجد کرامت مشهد منعکس است).

۱) عدالت علی علیه السلام

«اولین نکته‌ای که پیش از همه در حکومت امام موج می‌زند و شیفتگان عدالت را سیراب می‌کند، مقوله‌ی عدالت است. وقتی که ما می‌گوییم در علی بن ابی طالب علیه السلام عدالت وجود دارد، معنای ابتدایی‌اش، که هر کس از آن درک می‌کند، این است که در جامعه، عدالت اجتماعی برقرار می‌کند. این، عدل است.

در زندگی و حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام عدالت موج می‌زد. عدالت علی علیه السلام زبان زد دوست و دشمن است. بد نیست در این جا که نمایش‌گر و مظهر حکومت علی علیه السلام است از سخنان خود آن بزرگوار استفاده کنیم».

«ذمتی بما اقول رهینه و ان به زعیم، ان من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثالات حجزته التقوی عن تقحم الشبهات، الا وان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه صلی الله علیه و آله، و الذی بعثه بالحق لتبلیلن بلبلة و لتغربلن غربلة و لتساطن سوط القدر حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سابقون کاناوا قصر و

و لیقصرن سباقون کانوا سبقوا...» (این مباحث در سخنرانی‌های سال‌های ۵۴ و ۵۵ مقام معظم رهبری در مسجد کرامت مشهد منعکس است)؛ ذمه‌ام در گرو سخنانم است و من بر آن حافظ و نگهبانم (یعنی هر چه را اکنون می‌گویم، به آن عمل می‌کنم). همانا کسی که راه حق از راه‌های مختلف برایش نمایان و روشن است، تقوای الهی سبب می‌شود که در گرفتاری‌ها و لغزش‌ها نلغزد، آگاه باشید که مصیبت شما، همچون روز اول که دوره‌ی قبل از بعثت است، به حال خود بازگشته، یعنی به دوره‌ی بعثت رسول اکرم ﷺ، قسم به کسی که پیامبر را به حق برانگیخته، به آزمونی سخت گرفتار خواهید شد و در غربالی دقیق ریخته خواهید شد و بر شما تازیانه‌ی زیر و رو شدن خواهد خورد، تا این که آنهایی که فرودست هستند در بالا قرار گیرند و آنهایی که بی‌جهت در بالا قرار دارند، به زیر کشیده شوند، تا آنهایی که بی‌جهت، عقب مانده‌اند جلو بیفتند و آنهایی که بی‌جهت پیشی گرفته‌اند به عقب و حاشیه رانده شوند.

این البته مرام نام‌هی علیؑ در خصوص عدالت و حکومت. البته ایشان وقتی هم که حکومت را به دست گرفتند، عدالت را در تمام صحنه‌ها به وجود آوردند» (این مباحث در سخنرانی‌های سال‌های ۵۴ و ۵۵ مقام معظم رهبری در مسجد کرامت مشهد منعکس است).

امیرالمؤمنینؑ و مسأله‌ی بیت‌المال

«بیت‌المال جایی است که اموال مسلمین، اموال عموم مسلمین در آن جا گردآوری و متمرکز می‌شود.

علیؑ بیت‌المال حکومتی و ملی دستش بود، در این باره نهایت دقت را به خرج داد که از مرز عدالت خارج نشود.

علی علیه السلام و نفی امتیازخواهی‌ها

یکی از مشخصاتی که حول محور عدالت و مسأله‌ی بیت‌المال موجود بود، این بود که علی علیه السلام جواب آدم‌های پررو و متوقع را دادند و اجازه ندادند امتیازخواهی‌ها بماند و رشد بکند، آن را ریشه کن کردند. علی علیه السلام بر اصول خویش ثابت قدم و پای‌بند بود و این مسأله لازمه‌ی ایمان رهبر است. ایمان علی علیه السلام در افق بالایی بود و لذا هرگز به امتیازخواهی‌ها جواب مثبت نداد.

بعد از وهله‌ی اول بیعت آمدند آن چنان اطراف امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفتند که کار و عرصه بر آن حضرت علیه السلام تنگ شد، اما بعداً یک عده از متوقعان آمدند (متوقع یعنی کسی که از حکومت اسلامی یک امتیاز را طلب می‌کند) افرادی بودند که در اطراف امیرالمؤمنین علیه السلام، امتیاز استانداری می‌خواستند. مثلاً می‌گفتند: حکومت مصر را به من بده، دیگری می‌گفت به من بده و...

علی علیه السلام هم می‌گفت نمی‌دهم، استانداری را برای این می‌خواستند که بر بیت‌المال تسلط پیدا کنند. البته این‌ها اقلیت بودند. ولی دسته‌ی دومی هم، که اکثریت را تشکیل می‌دادند، آدم‌های بی‌توقعی بودند.

البته آدم‌های پررو و متوقع، در پوشش‌های کاملاً مذهبی، دنبال امتیازخواهی‌ها می‌گشتند. مثلاً قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله، همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و بودنشان در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله را بهانه و سبب امتیاز قرار می‌دادند. اما علی علیه السلام هرگز به این آدم‌های پررو و متوقع میدان نداد» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۲۹).

مفهوم عدالت اجتماعی

«عدالت اجتماعی یعنی نظر و نگاه دستگاه قدرت و حکومت نسبت به

آحاد مردم یکسان باشد، در مقابل قانون، امتیازات و برخوردارها یکسان باشد. البته انسان با یکی دوست و خویشاوند است، لذا ارتباطات با همه، به یک صورت نیست... منظور ما برخورد و رفتار قانونی است، آن جایی که پای امتیازات به میان می‌آید و حرکت و نگاه و اشاره، از سوی این مسؤول منشأ اثر می‌شود، این جا باید یکسان باشد، همه باید احساس کنند که به طور یکسان از خیرات نظام اسلامی بهره‌مند می‌شوند، البته بعضی‌ها تنبل‌اند و دنبال کار نمی‌روند. بعضی‌ها کوتاهی می‌کنند، بعضی به خودشان ظلم می‌کنند، حساب آنها جداست، اما معنای عدالت اجتماعی این است که قانون، مقررات و رفتارها نسبت به همه‌ی افراد جامعه یکسان باشد. کسی امتیاز ویژه‌ای بدون دلیل نداشته باشد، این معنای عدل اجتماعی است. امیرالمؤمنین علیه السلام این کار را کرد.

دشمن طاووس آمد پر او

به حکم این که نیکی‌ها از جانب افراد شرور منشأ بغض‌ها و غضب‌ها می‌شود، اساس دشمن تراشی علی علیه السلام این بود. آن کسی هم که آن همه شعر برای امیرالمؤمنین علیه السلام و علیه دشمنان او گفته بود و آن همه محبت کرده بود (نجاشی شاعر)، وقتی که حد خدا را در روز ماه مبارک رمضان شکست، امیرالمؤمنین علیه السلام حد خدا را بر او جاری کرد. گفت: حدود الهی را نقض کرده‌ای، روز ماه رمضان علناً شرب خمر کرده بود، هم شرب خمر کرده بود و هم حرمت ماه رمضان را شکسته بود، افرادی آمدند که آقا، ایشان این قدر برای شما شعر گفته، این قدر به شما محبت کرده است، این قدر دشمن‌های شما دنبالش آمدند، سراغ دشمنان شما نرفت، او را یک طوری نگه دارید. فرمود: مثلاً قدمش روی چشم، اما باید حد خدا را جاری کنم. حد خدا را جاری کرد. او هم بلند شد و پیش معاویه رفت. یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام با حکم خدا و با حدود الهی این گونه رفتار می‌کند.

همین امیرالمؤمنین علیه السلام، وقتی کسی که گناهی را انجام داده است نزد او آمد، حضرت علیه السلام فرمود: چقدر قرآن بلدی؟ آیه‌ی قرآن خواند، حضرت علیه السلام فرمود: قد وهبت لك بسورة البقره؛ دست تو را که باید قطع می‌کردم، به سوره‌ی بقره بخشیدم، برو. این تمایز بی‌جا نیست، این امتیاز به خاطر سوره‌ی بقره و به خاطر قرآن است.

در ملاحظه‌ی اصول و ارزش‌ها و معیارها هیچ ملاحظه‌ای از کسی نمی‌کرد، آن‌جا، آن آدم را که فسق و فجور ورزیده است، به خاطر فسق و فجورش حد شرعی می‌زند و ملاحظه‌ی این که او به حال من خیری دارد نمی‌کند، اما این‌جا به خاطر قرآن، از حد دزدی صرف نظر می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام این است، یعنی صد در صد براساس معیارها و ارزش‌های الهی و نه چیز دیگر حرکت می‌کند. این، عدل امیرالمؤمنین علیه السلام است. این که گفته شده است: قتل فی محراب عبادته لشدة عدله، حرف درستی است. موجب شد کسانی که صاحب نفوذ بودند، نتوانند او را تحمل بکنند.

توده‌های مردم از عدالت امیرالمؤمنین علیه السلام خوششان می‌آمد، صاحبان نفوذ ناراحت بودند. علت این که امیرالمؤمنین علیه السلام را شکست دادند و توانستند آن وضعیت را در جنگ صفین پیش بیاورند و بعد حضرت علیه السلام را به شهادت برسانند، علت همه‌ی خون دل‌های امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که قدرت تحلیل مردم ضعیف بود، صاحبان نفوذ روی ذهن مردم اثر می‌گذاشتند. قدرت تحلیل و قدرت فهم مردم را باید اصلاح کرد، باید درک مسائل سیاسی در جامعه بالا برود تا بشود عدالت را اجرا کرد» (خامنه‌ای، ۱۳۸۳، ۱۱۴).

۲) زهد امام علیه السلام در حکومت

«شاخصه‌ی دوم در حکومت امام علی علیه السلام مسأله‌ی زهد ایشان است.

زهد امیرالمؤمنین علیه السلام واقعاً زهد خیلی عجیبی است، خود علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است توقع نیست که من و امثال من، مثل علی بن ابی طالب زندگی کنیم، خود آن بزرگوار فرمودند که نمی‌توانید.

بشر معمولی اصلاً ضعیف‌تر از این حرف‌هاست، کما این که امیرالمؤمنین علیه السلام هم این زهد را در زمان خودشان بر عیال خودش تحمیل نمی‌کرد. در آن زمان کسی که این زهد را داشت، خود علی علیه السلام بود، حتی نه امام حسن علیه السلام، نه امام حسین علیه السلام، حتی نه همسران بزرگوارش، هیچ‌جا نداریم که امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه‌اش این‌طور زندگی می‌کرده است. نه، خوراک شخص امیرالمؤمنین علیه السلام در یک کیسه‌ی سر به مهر پیچیده بود، می‌آوردند باز می‌کرد، می‌ریخت، می‌خورد، بعد سرش را مهر می‌زد و در جایی می‌گذاشت. در خانه هم زندگی معمولی خودشان را داشتند. شخص امیرالمؤمنین علیه السلام، اصلاً فوق طبیعت معمولی بشری است، مگر کسی می‌تواند این‌طور زندگی بکند؟ درس عجیبی است، این برای آن است که من و شما جهت را بفهمیم» (خامنه‌ای، ۱۳۸۳، ۱۱۴).

تصویری از این زهد را علی علیه السلام، در نامه‌ی خودشان به عثمان بن حنیف این‌گونه فرموده‌اند:

«الا وان امامکم قد اکتفی من دنياه بطمریه و من طعمه بقرصیه، الا وانکم لا تقدرون علی ذلك و لکن اعینونی بورع و اجتهاد و عفه و سداد. فوالله ما کنزت من دنیاکم تبراً و لا ادخرت من غنائمها و فرا و لا اعددت لبالی ثوبی طمراً و لا ادخرت من ارضها شبراً و لا اخذت منها لا کقوت اتان دبره و لهی فی عینی اوهی و اهون من عصفه مقره» (صبحی صالح، ۱۳۸۷ هـ، ۴۱۷)؛ آگاه باشید که امام شما از دنیای خویش به دو جامه (بهاره و زمستانه) اکتفا کرده و از غذایش به دو

قرص نان جو. آگاه باشید که شما بر این مسأله قدرت ندارید، و لکن یاری کنید مرا به ورع و دوری از گناه و تلاش در فهم دین، و عفت و محکمی در دین، به خدا قسم از دنیای شما درهم و دیناری ذخیره نکردم و از غنائم آن چیزی نیندوختم و برای جامعه‌ام چیزی را مهیا نکردم و از زمین آن، وجبی را حیازت نکردم، و از غذایش به مقدار بسیار اندکی استفاده کردم و هر آینه این دنیا در نظر من از عطسه‌ای بی‌ارزش و کم بهاتر است.

امیرالمؤمنین علیه السلام، همین درس را به فرمانداران خودش منتقل می‌کند، حضرت یک وقت کسی را می‌خواست به عنوان فرماندار به شهری بفرستد، به او گفت: فردا بعد از ظهر پیش من بیا، حالا هم تقریباً معمول است که اگر می‌خواهند فرماندار یا استانداری را به جایی بفرستند، آن حاکم یا آن مسؤول، او را می‌خواهد و اگر سفارشات دارد، به او توصیه می‌کند. آن شخص نقل می‌کند که فردا بعد از نماز ظهر به همان جایی رفتم که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نشستند (یعنی ده‌ای که حضرت علیه السلام برای این کار در کوفه معین کرده بودند). دیدم که در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام، یک کاسه‌ی خالی و یک کوزه‌ی آبی هست، یک خرده که گذشت، به خدمتکارش اشاره کرد و فرمود که آن بسته‌ی من را بیاور. دیدم بسته‌ی سر به مهری را آوردند، این کیسه مهر و موم شده بود تا کسی نتواند آن را باز کند. این شخص می‌گوید با خودم فکر کردم که حضرت علیه السلام من را امین دانسته و می‌خواهد گوهر گران‌بهایی را به من نشان بدهد، یا به من امانتی را بسپارد، می‌گوید: حضرت علیه السلام مهر را شکست و در کیسه را باز کرد، دیدم در این کیسه سویق (آرد الک نکرده) وجود دارد، بعد حضرت علیه السلام دست کرد، یک مشت از این آردها را درآورد داخل کاسه ریخت، یک خرده هم از کوزه آب روی آن ریخت، این‌ها را به هم زد و به عنوان

ناهار خورد. به حضرت علیه السلام عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، شما این کار را می‌کنید؟ این عراق با این همه نعمت در اختیار شماست، این همه گندم وجود دارد، این کارها برای چه؟ فرمود: «و الله ما اهتم عليه بخلاً به و لکنی ابتاع قدر ما یکفینی فاخاف ان نیقص فیضع فیه من غیره و انا اکره ان دخل بطنی الا طیباً» (مجلسی، ۱۹۸۷، ۳۰/۳۳۵)؛ سوگند به خدا که از روی بخل مهرش نکرده‌ام، و لکن به قدر نیاز خودم خریداری کرده‌ام و می‌ترسم که بر آن چیزی دیگر افزوده شود و من کراهت دارم که در شکم خود غذایی وارد کنم که طیب و پاکیزه نباشد.

این کار را حضرت علیه السلام انجام داد تا به آن شخص عملاً درسی بیاموزد که می‌خواهد حالا فرماندار شود» (خانم‌های، ۱۳۶۵، ۱۲۴).

اگر علی علیه السلام نبود

«اگر تاریخ اسلام و تشیع چهره‌ی فردی مانند علی علیه السلام را نداشت، امروز نه فقط از تشیع بلکه از اسلام، جز در لابلای کتاب‌ها اثری نبود، اسلام را برای من و شما نام علی علیه السلام و یاد علی علیه السلام و خاطره‌ی فداکاری‌های این بزرگ مرد حفظ کرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علی، فارق میان حق و باطل است. ای علی؛ خودت گفتی که من قرآن ناطقم، آن میدان جنگت، که هر گروه و شخصی هر چند قوی، در برابرت احساس ضعف می‌کردند، آن محراب عبادت در آن شب‌های بلند، آن نخلستان‌های مدینه، آن گریه‌ها و تهجدها و شب زنده‌داری‌هایت، آن از خوف خدا غش کردن‌هایت آن رحم و عفو فتت به یتیمان و بینویان، آن عدالت و کرامتت، آن سازش ناپذیری‌ات، آن مملکت‌داری‌ات، که یک استاندار ظالم را تحمل نکردی، آن دقتت در مراقبت از کارگزارانت که به عثمان بن حنیف، با

این که شخصیت بزرگی است، آن نامه را نوشتی، استانداری که یک شب مهمانی اشراف می‌رود، با یک نامه‌ی سراسر ملامت، او را از کارش بر حذر می‌داری، آن یتیم نوازی‌ات، آن ضعیف پروری‌ات، آن ظالم ستیزی‌ات، که همه نشان از وجود چند بعدی و جامع بودن تو است. آری اگر تو نبود، اسلام و حقیقت و تشیع از بین رفته بود» (مواضع تفصیلی حزب جمهوری اسلامی، سال ۱۳۵۸).

۳) مشکل سازی حقانیت علی علیه السلام در حکومت

حقانیت علی علیه السلام و اصرار او در دفاع از حقیقت و مکتب و عدالت، سبب شد حکومت آن حضرت علیه السلام با مشکلات فراوان و عدیده‌ای همراه شود. «جریان حقانیت علی علیه السلام همراه با مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام منتهی به این شده که در زمان حکومت کم‌تر از پنج سال، سه جریان در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام صف آرای کردند؛ قاسطین، ناکثین و مارقین. این روایت را، هم شیعه و هم سنی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: امرت ان اقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین. چون پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرموده بود: سنقاتل بعدی الناکثین و القاسطین و المارقین؛ تو بعد از من به جنگ ناکثین، قاسطین و مارقین خواهی رفت.

قاسطین در برابر علی علیه السلام

قاسطین، یعنی ستم‌گران. ماده‌ی «قسط» وقتی که به صورت مجرد استعمال می‌شود، قَسَطًا یَقْسِطُ، یعنی جار یجور، ظلم یظلم، به معنای ظلم کردن است، وقتی با ثلاثی مزید و در باب افعال آورده می‌شود، «اقسط یقسط» یعنی عدل و انصاف، اما وقتی که قسط یقسط گفته می‌شود، ضد اوست، یعنی ظلم و جور، قاسطین از این ماده است، قاسطین، یعنی ستم‌گران.

امیرالمؤمنین علیه السلام اسم این‌ها را ستم‌گر گذاشت. این‌ها چه کسانی بودند؟ این‌ها مجموعه‌ای از کسانی بودند که اسلام را به صورت ظاهری و مصلحتی قبول کرده بودند و حکومت علوی را از اساس قبول نداشتند. هر کاری هم امیرالمؤمنین علیه السلام با این‌ها می‌کرد، فایده نداشت. البته این جماعت، گرد محور بنی‌امیه و معاویه بن ابی‌سفیان، که حاکم و استنادار شام بود، جمع آمده بودند. بازترین شخصیتشان هم خود معاویه، بعد هم مروان حکم و ولید بن عقبه است.

این‌ها از یک جبهه‌اند و حاضر نبودند که با علی علیه السلام کنار بیایند و با امیرالمؤمنین علیه السلام بسازند. درست است که مغیره بن شعبه و عبدالله بن عباس و دیگران در اول حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: یا امیرالمؤمنین این‌ها را چند صباحی نگه دار، اما حضرت علیه السلام قبول نکردند. آنها حمل کردند بر این که حضرت علیه السلام بی‌سیاستی کرد، لکن نه، آنها خودشان غافل بودند، قضایای بعدی این را نشان داد. امیرالمؤمنین علیه السلام هر کار هم که می‌کرد، معاویه با او نمی‌ساخت. این تفکر، تفکری نبود که حکومتی مثل حکومت علوی را قبول کند، هر چند قبلی‌ها، بعضی‌ها را تحمل کردند، از وقتی که معاویه مسلمان شده بود تا آن روزی که می‌خواست با امیرالمؤمنین علیه السلام بجنگد، کم‌تر از سی سال گذشته بود و اطرافیان‌ش سال‌ها در شام حکومت کرده بودند، نفوذی پیدا کرده بودند، پایگاهی پیدا کرده بودند، دیگر آن روزهای اول نبود که تا یک کلمه بگویند، به آنها بگویند که شما تازه مسلمانید، چه می‌گویید، جایی باز کرده بودند» (دارالهدی، ۱۳۸۳، ۱۳۸).

«یک دسته آن دسته‌ی اهل شام بودند، یعنی اصحاب معاویه و عمرو عاص، که بعضی از این‌ها سابقه‌ی اسلام نسبتاً طولانی داشتند و بعضی هم جدیدالاسلام بودند و چیزی از آن زمان درک نکرده بودند. عمده‌ی

دوران اسلامشان متعلق به بعد از زمان پیغمبر ﷺ بود. بعضی‌ها هم بودند که در همان جناح شام جزو اصحاب پیغمبر ﷺ محسوب می‌شدند. این‌ها قدرتی بودند که از لحاظ سیاسی قوی، از لحاظ مالی قوی، از لحاظ مانورهای حکومتی قوی، با امکانات فراوان در مقابل امیرالمؤمنین ﷺ قرار داشتند. امیرالمؤمنین ﷺ هم هیچ ملاحظه‌ای در برابر آنها نکرد. البته این نبود که آن حضرت ﷺ حاکم شام را فقط فاسق بداند و با او مبارزه کند، چون در میان حکام امیرالمؤمنین ﷺ همه که عادل نبودند، حضرت ﷺ با آنها هم مشکل داشت، و همان‌ها هم عاقبت در برابرش صف آرای کردند» (خامنه‌ای، ۱۳۸۳، ۱۵۰).

چهره‌ی حکومت اموی

«حکومت اموی چهره‌ای فاسد دارد، چهره‌ای که اسلام را مشوه کرده و همین‌ها جریانی بودند که حکومت علوی را قبول نداشتند، ولی می‌خواستند حکومت طور دیگری باشد و دست خودشان باشد که بعد هم این را نشان دادند و دنیای اسلام، تجربه‌ی حکومت این‌ها را چشید، یعنی همان معاویه‌ای که در زمان رقابت با امیرالمؤمنین ﷺ، آن طور به بعضی از اصحاب روی خوش نشان می‌داد و محبت می‌کرد، بعداً همان حکومت، برخوردهای خشن از خود نشان داد، تا به زمان یزید و حادثه‌ی کربلا رسید. بعد هم به زمان مروان و عبدالملک و حجاج بن یوسف ثقفی و یوسف بن عمرو ثقفی رسید که یکی از میوه‌های آن حکومت است. همه‌ی این حکومت را معاویه پایه‌گذاری کرد و بر سر چنین چیزی با امیرالمؤمنین ﷺ جنگید. از اول معلوم بود که آنها چه چیزی را دنبال می‌کنند و می‌خواهند؛ حکومت دنیایی محض با محور قراردادن خود پرستی‌ها و خودی‌ها. همان چیزهایی که در حکومت

بنی امیه، همه مشاهده کردند. البته بنده در این جا هیچ بحث عقیدتی و کلامی ندارم، این چیزهایی که عرض می‌کنم، متن تاریخ است، تاریخ شیعه هم نیست، این‌ها تاریخ ابن اثیر و تاریخ ابن قتیبه و امثال این‌هاست که من متن‌هایش را دارم و یادداشت شده و محفوظ است، این‌ها حرف‌هایی است که جزو مسلمات است، بحث اختلافات فکری شیعه و سنی نیست» (دارالهدی، ۱۳۸۳، ۱۴۰).

ناکثین در برابر علی علیه السلام

«جبهه‌ی دومی که با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیدند، ناکثین بودند. ناکث یعنی شکننده و ناکثین یعنی شکنندگان، و در این جا منظور شکنندگان بیعت است. این‌ها اول با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، ولی بعد بیعت شکستند. این‌ها مسلمان بودند و برخلاف گروه اولی، خودی بودند، منتها خودیی‌هایی که حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام را تا آن جایی قبول داشتند که برای آنها یک سهم قابل قبولی در آن حکومت وجود داشته باشد، با آنها مشورت بشود، به آنها مسؤلیت داده بشود، به آنها حکومت داده شود، به اموالی که در اختیارشان هست (ثروت‌های بادآورده) تعرض نشود، نگویند از کجا آورده‌ای. لذا اول هم آمدند و اکثریتشان بیعت کردند. البته بعضی هم بیعت نکردند، جناب سعد بن ابی وقاص از همان اول بیعت نکرد. لیکن جناب طلحه، جناب زبیر، بزرگان اصحاب و دیگران با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند و تسلیم شدند و قبول کردند، منتها سه چهار ماه که گذشت، دیدند با این حکومت نمی‌شود ساخت. لذا جدا شدند و رفتند و جنگ جمل به راه افتاد که واقعاً فتنه‌ای بود. ام‌المؤمنین را هم با خودشان همراه کردند، چقدر در این جنگ کشته شدند. البته امیرالمؤمنین علیه السلام پیروز شد و قضایا را صاف کرد. این هم

جبهه دوم بود که مدتی آن بزرگوار را مشغول کردند» (دارالهدی، ۱۳۸۳ ، ۱۴۲).

جبهه ی مارقین

«جبهه ی دیگری که در واقع جبهه ی سوم بودند، جبهه ی مارقین بود. مارق، یعنی گریزان. در تسمیه ی این ها به مارق، این طور گفته اند که آنها آن چنان از دین گریزان بودند که یک تیر از کمان گریزان می شود. وقتی شما تیر را در چله ی کمان می گذارید و پرتاب می کنید، چه طور آن تیر می گذرد، عبور می کند و دور می شود، این ها همین گونه از دین دور شدند. البته این ها متمسک به ظواهر دین هم بودند و اسم دین را هم می آوردند، این ها همان خوارج بودند».

کج فهمی های خوارج

«من درباره ی خوارج خیلی حساسم. در سابق، روی تاریخ و زندگی این ها هم خیلی مطالعه کردم. در زبان معروف، خوارج را به مقدس های متحجر تشبیه می کنند، اما اشتباه است. مسأله ی خوارج اصلاً این طور نیست. مقدس متحجر گوشه گیری که به کسی کاری ندارد و حرف نو را هم قبول نمی کند، این کجا، خوارج کجا؟ خوارج سر راه ها را می گرفتند، می کشتند، می دریدند و می زدند، این حرف ها چیست؟ اگر این ها آدم هایی بودند که یک گوشه نشسته بودند و عبا را بر سر کشیده بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام با این ها کاری نداشت. عده ای از اصحاب عبدالله مسعود در جنگ گفتند «لا لك ولا عليك» یعنی ای علی، ما نه به نفع تو وارد ماجرا می شویم و نه به ضرر تو، حالا خدا عالم است که آیا عبدالله بن مسعود هم خودش جزء این ها بود یا نبود، اختلاف است. من در ذهنم این است

که خود عبدالله بن مسعود هم متأسفانه جزء همین عده بوده است. اصحاب عبدالله بن مسعود هم جزء مقدس مآب‌ها بودند. به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: در جنگی که تو بخواهی بروی با کفار و مردم رم و سایر جاها بجنگی، ما با تو می‌آییم و در خدمت تو هستیم، اما اگر بخواهی با مسلمانان بجنگی، با اهل بصره و اهل شام، ما در کنار تو نمی‌جنگیم، نه با تو می‌جنگیم و نه بر تو می‌جنگیم. حالا امیرالمؤمنین علیه السلام این‌ها را چه کار کند؟ آیا امیرالمؤمنین علیه السلام این‌ها را کشت؟ ابداً حتی بد اخلاقی هم نکرد. خودشان گفتند: ما را به مرزبانی بفرست، امیرالمؤمنین علیه السلام قبول کرد و گفت: لب مرز بروید و مرزداری کنید، عده‌ای را طرف خراسان فرستاد، همین ربیع بن خثیم، خواجه ربیع معروف مشهد، جزء این‌هاست، با مقدس مآب‌های این طوری، امیرالمؤمنین علیه السلام بد اخلاقی که نمی‌کرد، رهایشان می‌کرد برونند. این‌ها مقدس مآب آن طوری نبودند، جهل مرکب داشتند، یعنی طبق یک بینش بسیار تنگ نظرانه‌ی غلط، چیزی را برای خودشان دین اتخاذ کرده بودند و در راه آن دین، می‌زدند و می‌کشتند و مبارزه می‌کردند.

البته رؤسایشان خود را عقب می‌کشیدند، اشعث بن قیس‌ها و محمد بن اشعث‌ها همیشه عقب جبهه‌اند. اما در جلو، یک عده آدم‌های نادان و ظاهربین قرار دارند که مغز این‌ها را از مطالب غلط پر کرده‌اند و شمشیر هم به دستشان داده‌اند و می‌گویند جلو بروید. این‌ها هم جلو می‌آیند، می‌کشند و کشته می‌شوند، مثل ابن ملجم. خیال نکنید که ابن ملجم مرد خیلی هوشمندی بود، نه، آدم احمقی بود که ذهنش را علیه امیرالمؤمنین علیه السلام پر کرده بودند و کافر شده بود. او را برای قتل امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه فرستادند. اتفاقاً یک حادثه‌ی عشقی هم مصادف می‌شود و او را چند برابر مصمم می‌کند و دست به این کار

می‌زند. خوارج این گونه بودند و تا بعد هم همین طور ماندند» (خامنه‌ای، ۱۳۷۷، ۱۱۸).

حافظ قرآن بی‌ایمان

«خوارج، کسانی بودند که مبنای خود را بر فهم‌های انحرافی قرار داده بودند، دین را از علی بن ابی طالب علیه السلام، که مفسر قرآن و عالم به علم کتاب بود، یاد نمی‌گرفتند، اما گروه شدنشان، متشکل شدنشان و به اصطلاح گروهک شدنشان سیاست لازم داشت، این سیاست از جای دیگری هدایت شد، نکته‌ی مهم این جاست که این گروهگی که اعضای آن تا یک کلمه می‌گفتی، یک آیه قرآن برایت می‌خواندند که تعریضی به امیرالمؤمنین علیه السلام داشته باشد، در وسط نماز جماعت علی علیه السلام می‌آمدند و این آیه را می‌خواندند: **لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**، منظورشان این بود که به علی علیه السلام بگویند، تو ای علی چون شرک ورزیده‌ای و حکمیت را پذیرفته‌ای، همه‌ی اعمال نیکت حبط شده است. و علی علیه السلام هم چون آیه‌ی قرآن خوانده می‌شود، مکث می‌کرد و به آنها گوش می‌داد.

پای منبر امیرالمؤمنین علیه السلام بلند می‌شدند، آیه‌ای می‌خواندند که تعریضی در بیاورند. شعارشان «لا حکم الا لله» بود، یعنی ما حکومت شما را قبول نداریم. این‌ها حافظ قرآن بودند، ولی حقیقتاً عناصر بی‌ایمانی بودند که پای‌بند به هیچ اصل مسلمی نبودند.

در عین حال به علی علیه السلام می‌گفتند: ما حکومت شما را قبول نداریم، بلکه حکومت خدا را قبول داریم (خامنه‌ای، ۱۳۷۷، ۱۲۰).

در کادر فاسقان

«خوارج نهروان، زیر مجموعه‌ی کادر فاسقان بودند. سازماندهی و تشکل سیاسی این‌ها با هدایت و رایزنی بزرگان دستگاه قاسطین و بزرگان شام، یعنی معاویه و عمرو عاص انجام می‌گرفت! این‌ها با آنها ارتباط داشتند، اشعث بن قیس، آن طوری که قرائن زیادی بر آن دلالت می‌کند، فرد ناخالصی بود، یک عده مردمان بیچاره‌ی ضعیف از لحاظ فکری هم دنبال این‌ها راه افتادند و حرکت کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام با این‌ها جنگید و در جنگ نهروان ضربه‌ی قاطعی را بر این‌ها وارد کرد و در این جنگ پیروز شد، اما از این‌ها عناصری در جامعه مانده و پخش شده بودند که عاقبت مولای متقیان امیرمؤمنان علیه السلام به دست همین عناصر جاهل و نادان به شهادت رسید (خامنه‌ای، ۱۳۷۷، ۱۲۲).

خصوصیات خوارج

- ۱) ظاهراً عناصری مقدس بودند و همواره علامت سجده بر پیشانی‌شان؛
- ۲) کوتاه بین و جاهل بودند و فاقد هرگونه بصیرت و روشن بینی؛
- ۳) آلت دست بیگانه و دشمن واقع می‌شدند؛
- ۴) شورش طلب بودند؛
- ۵) به عقیده‌ی خودشان بسیار ایمان داشتند (مثلاً فردی از این‌ها در جنگ که یار و صحابه‌ی علی علیه السلام، نیزه‌ای را به شکم او وارد کرده بود، وقتی که چنین دید، در حالی که نیزه در شکمش بود، جلو می‌آمد که زودتر کشته شود و نیزه بیشتر فرو رود و در عین حال، این آیه را می‌خواند: «وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى»؛ یعنی ای خدا به سوی تو شتافتم و عجله نمودم که از من راضی شوی)؛
- ۶) برخوردار از چهره‌ای موجه و قابل قبول، که اگر کسی آنها را

می‌دید، یقین می‌کرد که این‌ها هرگز به خطا نمی‌روند (خامنه‌ای، ۱۳۷۷، ۱۲۸).

دشمنان داخلی، مشکل ساختاری حکومت علی علیه السلام

«ناکثین و خوارج نهران، دو مشکل عمده و مهم و درد آور حکومت علی علیه السلام بودند. تفاوت عمده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت خود با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دوران حکومت و حیات مبارکش، این بود که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله صفوف مشخص وجود داشت؛ صف ایمان و کفر، و منافقین می‌مانند که دائماً آیات قرآن، افراد را از منافقین که در داخل جامعه بودند، بر حذر می‌داشت، انگشت اشاره را به سوی آنها دراز می‌کرد. مؤمنین را در مقابل آنها تقویت می‌کرد و روحیه‌ی آنها را تضعیف می‌کرد. یعنی در نظام اسلامی، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همه چیز آشکار بود، صفوف مشخص در مقابل هم بودند، یک نفر طرفدار کفر و طاغوت و جاهلیت بود، یک نفر هم طرفدار ایمان و اسلام و توحید و معنویت بود. البته آن جا هم همه‌گونه مردمی بودند، آن زمان هم همه‌گونه آدمی بود، لیکن صفوف مشخص بود.

در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام، اشکال کار این بود که صفوف مشخص نبود، برای خاطر این که ناکثین، چهره‌های موجهی بودند، هر کسی در مقابله‌ی با شخصیتی مثل جناب زبیر یا جناب طلحه دچار تردید می‌شد. این زبیر کسی بود که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله جزء شخصیت‌ها و برجسته‌ها و پسر عمه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و نزدیک به آن حضرت بود. حتی بعد از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله هم جزء کسانی بود که برای دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام به سقیفه اعتراض کرد. بله «حکم مستوری و مستی همه بر عاقبت است». گاهی اوقات، دنیاطلبی، اوضاع گوناگون و جلوه‌های دنیا آن چنان اثرهایی

می‌گذارد، آن چنان تغییرهایی در برخی از شخصیت‌ها به وجود می‌آورد که انسان نسبت به خواص هم‌گامی اوقات دچار اشکال می‌شود، چه برسد برای مردم عامی. آن روز واقعاً سخت بود، آنهایی که دور و بر امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و ایستادند و جنگیدند، خیلی بصیرت به خرج دادند.

خود حضرت علیه السلام فرمود: «لا یعمل هذا العلم لاهل البصر و الصبر»؛ این راه را کسی حمل نمی‌کند و نمی‌پوید، مگر اهل بصیرت و صبر و بردباری.

یا این که خوارج نهران، در داخل سپاه خود آن حضرت علیه السلام بودند و خیلی از آنها اگر آینده‌شان را گزارش می‌دادی و اخبار می‌کردی، برمی‌آشفتم و حاضر بودم به دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شود و چنان روزی نیاید، اما در عین حال، آن روز شد و آنها در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام صف آرایی کردند (خامنه‌ای، ۱۳۷۷، ۱۳۲).

عظمت یاران علی علیه السلام

«از نکاتی که یاد شد، پی به عظمت یاران علی علیه السلام می‌بریم، یعنی به خوبی درک می‌کنیم آنهایی که با علی علیه السلام بودند، حقیقتاً آدم‌های صاحب بصیرت و روشن‌بینی بودند، جبهه‌ی خود علی علیه السلام، بسیار قوی‌الایمان بودند، مثل عمار یاسر، مالک اشتر، عبدالله عباس، محمد بن ابی بکر، میثم تمار، حجر بن عدی، شخصیت‌هایی مؤمن و بصیر و آگاهی که در هدایت افکار مردم، چه نقش بزرگی داشتند.

این‌ها از بس که عظمت داشتند، می‌توانیم بگوییم یکی از شاه‌کارهای علی علیه السلام هم محسوب می‌شود که چنین افراد قوی و با بصیرتی جذب آن حضرت علیه السلام شده‌اند.

این‌ها از بس که در دفاع از علی علیه السلام مایه می‌گذاشتند و صداقت داشتند، جبهه‌ی دشمن هم علیه همین‌ها همه‌ی حمله‌ها و تهاجم‌های خود را قرار داده بود. عمده‌ی تهاجم‌های دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام متوجه همین‌ها بود؛ علیه مالک اشتر، بیشترین توطئه‌ها بود، علیه عمار یاسر بیشترین توطئه‌ها بود، علیه محمد بن ابی بکر توطئه بود، علیه همه‌ی آن کسانی که از اول کار در ماجرای امیرالمؤمنین علیه السلام امتحانی داده بودند و نشان داده بودند که چه ایمان‌های مستحکم و استوار و چه بصیرتی داشتند، از طرف دشمنان، انواع و اقسام تهمت زده می‌شد. عمار در جنگ شهید شد، لکن محمد بن ابی بکر، با حيله‌ی شامی‌ها شهید شد، مالک اشتر با حيله‌ی شامی‌ها شهید شد، بعضی دیگر هم ماندند، اما بعداً به نحو شدیدی به شهادت رسیدند، مثل کمیل، میثم تمار، حجر بن عدی و... این، وضع حکومت علی علیه السلام است. حکومت علی علیه السلام حکومتی مقتدر، لکن مظلوم بود، اما در عین حال در کلیت تاریخی، حرکتی پیروز بود و توانست همچون مشعلی فروزان بر فراز تاریخ باشد، البته خون دل‌ها و رنج‌های علی علیه السلام، دل سنگ را به درد می‌آورد و در حقیقت، حوادث و ماجرای تلخ تاریخ‌اند» (خطبه‌های نماز جمعه ۱۸ دی ماه ۱۳۷۷).

سختی مواجهه با عناصر مخالف

علی علیه السلام در برخورد با عناصر مخالف و لجوج، دچار مشکلات عدیده‌ای بود که نشان می‌داد آن حضرت علیه السلام در مواجهه با عناصر مخالف، خصوصاً یاران پیمان شکن و مارقین خارج شده از دین و خشکه مقدس‌های متصلب، بسیار مشکل داشت.

مثلاً خوارج نهروان آدم‌های صریح‌اللهجه‌ای بودند که حتی در مقابل فردی مثل حجاج بن یوسف ثقفی، که بسیار آدم پلیدی بود و خون از

انگشت‌هایش می‌چکید، مقابله می‌کردند و هراسی از چنین آدم قسی‌القلبی به خود راه نمی‌دادند.

می‌دانید که حجاج آدم خیلی سخت‌دل قسی‌القلب عجیبی بود، و اصلاً نظیر ندارد. گفته‌اند فردی از اموی‌ها گفته است: «لو جاء كل امة بجبيها و جئناهم بحجاج لقلبناهم»؛ یعنی اگر همه‌ی امت‌ها، خبیث‌ها و ناپاکی‌های خودشان را بیاورند و ما حجاج را بیاوریم، بر همه‌ی آنها غلبه می‌کنیم.

حجاج، یک مشخصه‌هایی هم داشت، فردی فصیح و جزء بلغای عرب بود. خطبه‌هایی که حجاج در نبرد می‌خواند، جزء خطبه‌های فصیح و بلیغی است که جاحظ در *البيان والتبيين* نقل می‌کند. حجاج حافظ قرآن بود، اما مردی خبیث و دشمن عدل و دشمن اهل بیت پیامبر ﷺ و آل طاهرینش ﷺ بود. چیز عجیبی بود، یکی از این خوارج را پیش حجاج آوردند، حجاج شنیده بود که این شخص، حافظ قرآن است. به او گفت «أجمعت القرآن؟»؛ آیا قرآن را جمع کرده‌ای؟

منظورش این بود که آیا قرآن را در ذهن خود جمع کرده‌ای؟ اگر به جواب‌های سر بالا و تند این خارجی توجه کنید، طبیعت این‌ها معلوم می‌شود. پاسخ داد: «أكان مفرقاً فاجمه»؛ مگر قرآن پراکنده بود که من جمعش کنم؟

البته مقصود او را فهمید، اما می‌خواست جواب ندهد. حجاج با همه‌ی وحشی‌گری‌اش حلم به خرج داد و گفت: «أفتحفظه؟»؛ آیا قرآن را حفظ می‌کنی؟

پاسخ شنید که «أفخشيت خواره فاحفظه؟»؛ مگر ترسیدم قرآن فرار کند که حفظش کنم؟

دوباره یک جواب درشت دید. حجاج ملاحظه کرد که نه مثل این که بنا ندارد جواب بدهد، پرسید: «ما تقول في امير المؤمنين عبد الملك؟»؛

درباره‌ی امیرالمؤمنین عبدالملک چه می‌گویید؟

عبدالملک مروان خبیث، خلیفه‌ی اموی بود. آن خارجی گفت:

«لعنة الله ولعنك معه»؛ خدا او را لعنت کند و تو را هم با او لعنت نماید.

ببینید این‌ها این‌طور خشن، صریح و روشن حرف می‌زدند. حجاج با خونسردی گفت: «أنت تقتل، کیف تنظر الله»؛ بگو ببینم اگر کشته شوی، گمان داری خدا را چگونه ملاقات کنی؟

پاسخ شنید: «القی الله بعملی و تلقاه انت بدمی»؛ من خدا را با عملم ملاقات می‌کنم، تو خدا را با خون من ملاقات می‌کنی.

ببینید برخورد با این‌گونه آدم‌ها مگر کار آسانی بود؟ اگر آدم‌های عوام گیر چنین آدم‌هایی بیفتند، مجذوبش می‌کنند، اگر آدم‌های غیر اهل بصیرت، چنین انسانی را ببینند، محوش می‌شوند کما این‌که در زمان امیرمؤمنان علیه السلام هم شدند.

علی علیه السلام قرآن مجسم

در سه جنگی که بر علی علیه السلام تحمیل شد، در واقع، هم جملی‌ها و هم اصحاب صفین و هم نهروانیان، با قرآن مجسم به جنگ پرداختند و علی علیه السلام خود قرآن مجسم و مصداق بارز آیات قرآن بود. حضرت علیه السلام، در ماجرای جنگ صفین، که به حیل‌ی عمرو عاص و خواسته‌ی معاویه برای فریب اصحاب علی علیه السلام، قرآن‌ها را بر نیزه کردند، چون فریب اصحاب خود را دید، به آنها فرمود با این‌ها بجنگید، فریب نخورید، این‌ها قرآن را بهانه قرار داده‌اند. با آنها بجنگید، قرآن ناطق و مجسم من هستم.

در ماجرای حاکمیت چنین فرمودند: «فاذا حکتم بالصدق فی کتاب الله فنحن احق الناس بها» (صبحی صالح، ۱۳۸۷ هـ، ۱۸۲)؛ اگر صادقانه باید حکمی

شود، این است که ما سزاوارترین هستیم نسبت به کتاب خدا (قرآن).
در مورد دیگری فرموده است:

هذا امرٌ ظاهره ایمان و باطنه عدوان و اوله رحمة، و آخره ندامه ... و ان الكتاب لمی» (همان، ۱۷۹)؛ این کار امری است که ظاهرش ایمان و باطنش دشمنی است، اولش رحمت و آخرش پشیمانی است و کتاب قرآن با من است.

خروج مخالفان از ولایت علی علیه السلام

«یکی از مباحث مهم در خصوص زندگی امیرمؤمنان علیه السلام، بحث ولایت ایشان است. نشانه و سایه‌ی توحید ولایت است. ولایت، یعنی حکومت، چیزی است که در جامعه‌ی اسلامی متعلق به خداست و از خدای متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله، و از او به ولی مؤمنین می‌رسد.

آنها، یعنی مخالفان، در این نکته شک داشتند، دچار انحراف بودند و حقیقت را نمی‌فهمیدند، هر چند ممکن بود سجده‌های طولانی هم بکنند، همان کسانی که در جنگ صفین از امیرالمؤمنین علیه السلام رو برگرداندند و رفتند به عنوان مرزبانی در خراسان و مناطق دیگر ساکن شدند، سجده‌های طولانی یک شب یا ساعت‌های متمادی می‌کردند، اما فایده‌اش چه بود؟ که انسان، امیرالمؤمنین علیه السلام را نشناسد، خط صحیح را، که خط توحید و خط ولایت است، نفهمد و برود مشغول سجده بشود، این سجده چه ارزشی دارد؟ بعضی از روایات باب ولایت نشان می‌دهد که این طور افراد اگر همه‌ی عمرشان را عبادت بکنند، اما ولی خدا را نشناسند، تا به دلالت او حرکت بکنند و مسیر را با انگشت اشاره‌ی او معلوم نمایند، این، چه فایده‌ای دارد؟ «و لم يعرف ولاية ولی الله ینو الیه و یکون جمیع اعماله بدالته» (کلینی، بی‌تا، ۱۹/۲).

اگر ولایت ولی الهی را نشناسد، تمام اعمالش در همان مسیر فایده‌ای

علی علیه السلام معیار حرکت در حکومت

علی علیه السلام، به حق، معیار حرکت در حکومت است. این جمله‌ای که امیرالمؤمنین فرمودند: «ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فيه فان شغب شاغب استعتب» (صبحی صالح، ۱۳۸۷ هـ)؛ ای مردم، سزاوارترین فرد به امر حکومت، قوی‌ترین و داناترین آنها به امر خدا در باب حکومت است، اگر کسی از مسیر برگردد مورد عتاب شدید قرار می‌گیرد.

یعنی اگر کسی در برابر این مسیر صحیحی که من در پیش گرفته‌ام، فتنه‌گری کند و یا در حکومت، غیر این شیوه را بییماید، نصیحتش می‌کنم که برگردد، اما اگر ابا کرد، به رویش شمشیر می‌کشم. «فان ابی، قوتل» (همان)؛ اگر کسی از این طریق تخطی بکند با شمشیر من مواجه می‌شود.

در همین خطبه می‌فرماید: «الا و انی قاتل رجلین، رجلاً ادعی مالیس له و آخر منع الذی علیه» (همان)؛ یعنی من با دو کس می‌جنگم، یکی آن کسی که چیزی را که متعلق به او نیست، مالی را، مقامی را، حقی را که به او تعلق ندارد، بخواهد دست بیندازد و بگیرد، نفر دوم کسی است که حقی را که برگردن او است و باید ادا کند، ادا نکند، مثلاً باید به جهاد برود، نرود، باید ادای مالی بکند، نکند، باید در اجتماع مسلمین شرکت بکند، نکند.

او قاطعانه این مطالب را می‌فرمود: «وقد فتح باب الحرب بینکم و بین اهل القبلة و لا یحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر» (صبحی صالح، ۱۳۸۷ هـ، خطبه ۱۷۳)؛ باب جنگ با اهل قبله بر روی شما باز شد، زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، و حمل نمی‌کند این نشانه را مگر اهل صبر و بصیرت.

عمار یاسر، دافع فتنه

عمار یاسر در جنگ صفین ملتفت شد در یک گوشه‌ی لشکر مهمه است، خودش را رساند، دید یک نفر آمده و سوسه کرده که: «شما با چه کسانی دارید می‌جنگید؟»، طرف مقابل شما مسلمانند و نماز می‌خوانند و جماعت دارند. او فتنه را دفع کرد و فتنه را افشا کرد. عمار جمله‌ای به این مضمون گفت که جنجال نکنید، حقیقت را بشناسید، این پرچمی که در مقابل شماست، من دیدم که سه بار به جنگ پیامبر ﷺ آمد، یعنی او عمر و عاص است و حامل این پرچم سرخ است که سه بار به جنگ پیامبر ﷺ آمد و من او را دیدم و اکنون با همین پرچم به جنگ علی ﷺ آمده است. درباره‌ی حقانیت علی ﷺ شک نکنید و در انحراف جبهه‌ی مقابل دچار تردید نباشید.

این، بصیرت عمار یاسر را نشان می‌دهد. بصیرت، چیز خیلی مهمی است. من در تاریخ هر چه نگاه کردم، این نقش را در عمار یاسر دیدم، مواردی که عمار یاسر خودش را برای روشنگری رسانده بود، خداوند این مرد را از زمان پیامبر ﷺ برای زمان امیرالمؤمنین ﷺ ذخیره کرد تا در این مدت و در این گرداب‌های مهم به روشنگری و بیان حقایق پردازد (مقام معظم رهبری، سیمای معصومین در آینه نگاه رهبری، ۱۳۸۳، ۲۴-۲۱).

امامت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام و تحلیل ماجراهای سیاسی و مقوله‌ی صلح شهادت علی علیه السلام

«دست فتنه گر خوارج و اتحاد پنهانی جبهه‌های نفاق و اصحاب صفین باعث شد که علی علیه السلام، در صبحگاه نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجرت، توسط ابن ملجم مرادی ملعون، ضربتی بر فرق مبارکش وارد شود و به سبب آن ضربت در بیست و یکم رمضان همان سال، به درجه‌ی عظمای شهادت نائل شود، شهادتی که خود آن حضرت علیه السلام، در هنگام ورود ضربت ابن ملجم بر فرقش، فرمود: «فزت ورب الکعبة»؛ به خدای کعبه رستگار شدم» (خامنه‌ای، ۱۳۷۷، ۱۴۲).

انتقال امامت به امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

پس از شهادت پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام، رسماً امامت، به آن سبط گرامی و به سلیل بی‌همتای رسالت انتقال یابد. بدین روی شایسته‌ی تأمل است که نگاهی به ماجرای امامت آن گرامی بیفکنیم.

پدرش امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام و مادرش، بهترین زنان عالم انسانیت، فاطمه زهرا علیه السلام، دخت گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، که در واقع، پر شرافت‌تر از این، نسبی وجود ندارد.

آن گرامی «در شهر مدینه، شب نیمه‌ی ماه رمضان سال سوم هجرت تولد یافت و فرزند نخستین پدر و مادرش بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله بلافاصله پس از ولادتش او را گرفت. در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت، سپس برای او گوسفندی قربانی کرد، سرش را تراشید و هم وزن موی سرش که یک درهم و چیزی افزون بود، نقره به مستمندان داد. دستور داد تا سرش را عطرآگین کنند و از آن هنگام آیین عقیقه و صدقه دادن به هم وزن موی سر نوزاد پدید آمد» (شیخ راضی آل یاسین، خامنه‌ای،

«لقب‌هایش سبط و زکی و مجتبی و تقی است. مردم، ازدواج‌های مکرری را به او نسبت داده که نوعی بازگویی دسیسه‌های امویان در حق اوست. هیچ کس از نظر اخلاق و سیما همتای او نبود. در عبادت، شهره‌ی زمان خویش بود. بیست و پنج بار حج پیاده کرد، سه نوبت دارایی‌اش را با خدا تقسیم کرد. هیچ کس به بلندی قدرش نرسیده است. بخشش و کرمش شهره‌ی آفاق بود و به کریم اهل بیت علیهم‌السلام موسوم شد، او سرور جوانان اهل بهشت و یکی از دو نفری است که دودمان نبی، انحصاراً از آنها وجود یافته‌اند» (همان، ص ۳۷).

«پس از شهادت پدرش علی علیه‌السلام، مسلمانان با او بیعت کردند، در همان مدت کوتاه حکومتش به بهترین شکل کارها را اداره کرد و در پانزدهم جمادی الاولی سال ۴۱، با معاویه قرار صلح منعقد ساخت و با این کار هم دین را حفظ کرد و هم مؤمنان را از قتل نجات داد. در این کار، بر طبق آموزش خاصی که به وسیله‌ی پدرش از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دریافت کرده بود، عمل نمود. دوران خلافت و امامت رسمی و ظاهری او هفت ماه و بیست و چهار روز بود. پس از امضای قرارداد صلح، به مدینه بازگشت و در آن شهر اقامت گزید و در سال ۴۹ هجرت، با سمی که همسرش به او خورانید، به شهادت رسید» (همان، ۹-۸-۷-۴۶).

بررسی زندگی سیاسی، مبارزاتی امام حسن مجتبی علیه‌السلام

واقعیات دوران امامت امام مجتبی علیه‌السلام، واقعیاتی عبرت‌آموز و در عین حال تلخ می‌باشند، زیرا این دوره «در شمار مهم‌ترین فاصله‌های زمانی است ... به این دلیل که در این فاصله، خلافتی وجود داشته است که در تاریخ خلافت‌های دیگر بی‌نظیر و نمونه است، و هم در این فاصله،

شالوده‌ی جدایی میان حکومت‌ها و قدرت‌های معنوی و روحی و حکومت‌های موسمی، ریخته شده و پیش‌گویی پیامبر اسلام ﷺ، که پس از سی سال زمام کار به دست پادشاهی سخت‌گزنده خواهد افتاد (معاویه)، ... و باز در این فاصله، کینه توزی‌های قبایلی، متبلور گشته است» (همان، ص ۲۸).

۱) شکل‌گیری جریان مخالف

این دوره، چنان که اشاره شد، دوره‌ای است که یک جریان مخالف و معاند، به شکل صریح رو در روی اندیشه‌ی تابناک اسلامی قرار گرفت و به وجود آمد، که سختی تلاش امام مجتبی ﷺ، در این دوره را توضیح می‌دهد. «در دوران امام حسن ﷺ جریان مخالف آن چنان رشد کرد که توانست به صورت یک مانع ظاهر بشود، البته این جریان مخالف، در زمان امام مجتبی ﷺ به وجود نیامده بود، سال‌ها قبل به وجود آمده بود. اگر کسی بخواهد قدری دور از ملاحظات اعتقادی و صرفاً متکی به شواهد تاریخی حرف بزند، شاید بتواند ادعا کند که این جریان، حتی در دوران اسلام به وجود نیامده بود، بلکه ادامه‌ای بود از آن چه که در دوران نهضت پیامبر ﷺ، یعنی دوران مکه وجود داشت. بعد از آن که خلافت در زمان عثمان که از بنی‌امیه بود به دست این قوم رسید، ابوسفیان، که در آن وقت، نابینا هم شده بود، با دوستانش دور هم نشسته بودند، پرسید: چه کسانی در جلسه هستند؟ پاسخ شنید که فلانی و فلانی و فلانی. وقتی که خاطر جمع شد، همه خودی هستند و آدم بیگانه‌ای در جلسه نیست، به آنها خطاب کرد و گفت: «تلقفوها تلقف مکرة» (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۷۶، ۵۳/۹)؛ یعنی مثل توپ، حکومت را به هم پاس دهید و نگذارید از دست شما خارج شود. این قضیه را سنی و شیعه نقل کرده‌اند،

و من فقط جنبه‌ی تاریخی و سیاسی آن را مطرح می‌کنم، البته ابوسفیان، در آن زمان مسلمان بود و اسلام آورده بود، منتها اسلام بعد از فتح یا مشرف به فتح اسلام، دوران غربت و ضعف نبود، اسلام بعد از قدرت اسلام بود. این جریان، در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام به اوج قدرت خودش رسید. همان جریانی بود که به شکل معاویه بن ابی سفیان در مقابل امام حسن مجتبی علیه السلام ظاهر شد. این جریان معارضه را شروع کرد، راه را بر حکومت اسلامی برید و قطع کرد و مشکلاتی فراهم نمود، تا آن جا که عملاً مانع از پیش‌روی جریان حکومت اسلامی شد» (سیمای معصومین در آئینه نگاه رهبری، ۱۳۸۳، ص ۱۹۶).

۲) رنجی جانکاه

امام حسن علیه السلام، با پیدایش این جریان معاند، در رنجی جانکاه و غصه‌ای گلوگیر فرو رفت.

«حسن علیه السلام، فرزند ارشد علی علیه السلام و ولیمهدوی و شریک غم و شادی و خوشی و ناخوشی او بود، درد او را احساس می‌کرد و از رنج او رنج می‌برد. با دنیایی که پدرش را احاطه کرده بود، قوم و عشیره، عامه‌ی ملت، دشمنان و مخالفان به طور کامل آشنایی داشت ... همه‌ی رنج‌ها را مشاهده کرد، انحراف‌ها، شهادت یاران پدرش، عمار یاسر، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، جذیفه بن الیمان، عبدالله بن بدیل، خباب ابن الارث، محمد بن ابی بکر، ابوالهثیم بن تیهان، هاشم بن عتبة بن ابی وقاص (مرقال)، سهل بن حنیف، ثابت بن قیس انصاری، کعب بن عمرو انصاری، فرضة بن کعب انصاری و... مردانی که ظلم را تقبیح می‌کردند و... به سوی مرگ در راه خدا از یکدیگر پیشی می‌جستند ... همه‌ی این‌ها دشواری‌های آن دوره و رنج‌های امام علیه السلام است. از همه مهم‌تر، جنایت

آن معاند، تحمیل صلح، از دست نهادن یاران، انحرافات پیش آمده، همه رنج‌های جانکاه امام مجتبی علیه السلام هستند» (شیخ راضی آل یاسین، سید علی خامنه‌ای، ۱۳۵۴، ۵۹).

«امام مجتبی علیه السلام، پس از شهادت پدر بزرگوارش پیوسته در رنج بود؛ رنجی که نشان می‌داد جریان حاکم و معاندی که بر سر کار است، در صدد است همه‌ی آرمان‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر پا نهد. افراد وابسته به دربار اموی همچون عمرو بن حریث، عماره بن الولید، حجر بن عمر، عمر بن سعد، ابوموسی اشعری، اسماعیل و اسحاق، پسران طلحه، و... همه از کسانی بودند که بدون چون و چرا دستورات باند اموی را مو به مو اجرا می‌کردند و در آن هرگز مماشاتی نشان نمی‌دادند و شاید، خود نیز شدیدتر در همان ماجرا برخورد می‌کردند».

«این‌ها، در خفا، مراتب فرمانبرداری و همراهی خود را به معاویه نوشتند و او را به حرکت به سوی کوفه تحریک و تشویق نمودند و ضمانت نمودند که هرگاه سپاه او به حسن بن علی علیه السلام نزدیک شود، حسن را دست بسته تسلیم او کنند یا ناگهان او را بکشند» (مفید، ۱۳۴۸، ۱۷۰).

«علاوه بر این، قراردادهایی را معاویه با خیانتکارانی منعقد ساخت که حوزه‌ی حاکمیت حسن بن علی علیه السلام را به هم بریزد و لذا جواسیسی را گماشتند و به ایجاد اضطراب و تنش و آلوده ساختن فضای موجود پرداختند».

معاویه به جاسوسان می‌نگاشت: «اگر حسن را بکشی، پاداش تو صد هزار درهم است با فرماندهی یکی از لشکرهای شام، و زناشویی با یکی از دخترانم» (شیخ راضی آل یاسین، سید علی خامنه‌ای، ۱۳۵۴، ۱۰۱).

با چنین نمای سیاسی در آن جامعه، به خوبی درمی‌یابیم که این دسته زشت‌ترین جنایتی را که خائنان فرصت طلب می‌باید انجام دهند، انجام

دادند.

رنج امام مجتبیٰ علیه السلام را می توان از چند مسأله مشاهده کرد.

۱) شهادت پدرش و انحراف امامت به خلافت سلطنتی و موروثی، که نشانه های آن هم برای حضرت علیه السلام نمودار بود.

۲) حاکمیت تیره ی اموی، به عنوان کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله، پیش بینی کرده بود که «اذا بلغ بنو ابی العاص ثلاثین اتخذوا مال الله و لا و عباد الله خولا و الصالحین حزباً و الفاسقین حزباً» (صبحی صالح، ۱۳۸۷ هـ)؛ هنگامی که فرزندان عاص به سی نفر رسند، مال خدا را به دست خود می چرخانند، و بندگان خدا را برده می خواهند و با صالحان از در ستیزه و جنگ در می آیند و فاسقان را در حزب خود قرار می دهند.

چنان که به عضویت این حزب و افراد فاسق اشاره داشتیم.

۳) فتنه ی خوارج

خوارج، همان افرادی بودند که در ماجرای حکمیت، بر اثر جهالت شدید که داشتند و بر اثر برداشت های غلطی که از دین در ذهن علیشان پیدا شده بود، به یک جریان فاسد تبدیل شده بودند. رؤسای این گروه هم، خود افراد فاسقی بودند، همچون «عبدالله وهب راسبی، شبت بن ربیع، عبدالله بن الکواء، اشعث بن قیس، شمر بن ذی الجوشن و...» (شیخ راضی آل یاسین، سید علی خامنه ای، ۱۳۵۴، ۱۰۲).

آنان هنگام امامت حسن بن علی علیه السلام خواستند با شرط نبرد کامل با معاویه، بیعت کنند و با شرایطی دیگر، که حضرت علیه السلام از قبول بیعت آنان سرباز زد. این ها همواره در برابر حسن بن علی علیه السلام، فتنه گری می کردند. مغیره بن شعبه، که خود از دسته ی مخالفان است، درباره ی آنها چنین می گوید:

«اگر دو روز در شهری بمانند، هر کس را با آنان معاشرت کند فاسد می‌سازند» (شیخ راضی آل یاسین، سید علی خامنه‌ای، ۱۳۵۴، ۱۰۳).

۴) وجود شکاک‌های فتنه‌گر

«شکاک‌هایی هم بودند چراکه بر اثر نداشتن یک هدف مشخص، تیره‌ای از آنان تحت تأثیر تبلیغات شامیان قرار داشتند و تیره‌ای هم تحت تأثیر خوارج قرار می‌گرفتند. اینان جمعی از ساکنان کوفه و فرومایگان آن اجتماع بودند که خود به خود نه قصد نیکی داشتند و نه توانایی بدی. با این وصف، وجود آنان، خود مایه‌ی شر و وسیله‌ی فساد و آلت بی‌اراده‌ای در دست اخلاص‌گرا و فتنه‌جویان بود (شیخ راضی آل یاسین، سید علی خامنه‌ای، ۱۳۵۴، ۱۰۴).

۵) وجود حزب الحمراء

اینان مردان مسلح فراوانی داشتند که در هنگام تقسیم بندی کوفه، در قسمتی قرار گرفتند که هم پیمانان آنها «طایفه‌ی بنی عبدالمیس، در آنجا واقع شده بودند ... این‌ها در فتنه‌ها شمشیر به دست می‌گرفتند، چنان‌که همین‌ها و پاسبانان زیاد بن ابیه بودند که در سال ۵۱ هجری، آن فجایع را نسبت به شیعه مرتکب می‌شدند ... اینان در برابر مزد به هر جنایتی تن می‌دادند» (شیخ راضی آل یاسین، سید علی خامنه‌ای، ۱۳۵۴، ۱۰۵).

«در محیطی که سراسر آن را تمایلات گوناگون و متضاد فراگرفته و فتنه‌گری‌ها و تبلیغات رنگارنگ آنان را به هیجان درآورده بود، برای حسن بن علی علیه السلام آینده‌ی کار و مولود این شبان آستن حوادث پوشیده و مستور نبود...» (شیخ راضی آل یاسین، سید علی خامنه‌ای، ۱۳۵۴، ۱۰۷).

«در داخل قلمرو حکومت و امامت آن حضرت علیه السلام هم مسائل دیگر

فراوان بودند، همچون یاران سست عنصر، یارانی که هر چند به ظاهر در کنار او بودند اما به لحاظ روح و معنا و هدف و انگیزه، فرسنگ‌ها از او فاصله داشتند. از همه‌ی این‌ها مهم‌تر این بود که در مرکز حکومتش مردمی زیست می‌کردند که غرائز بر آنها حاکم و حرص و آز و دست‌تپاول بر آنها خود را گشوده بود و به اندک تطمعی پشت پا به همه‌ی آرمان‌های بلند می‌زدند. آنان در واقع، به آلت و ابزاری برای مکر و فساد تبدیل شده بودند و با هر آواز و ندایی هم صدا می‌شدند. البته از منافقان دروروی که هیچ خیری در آنان سوسو نمی‌زد نیز نمی‌توان چشم پوشید که در کوفه متمرکز شده بودند» (همان، ۱۰۸).

فطانت و زیرکی امام علیه السلام

امام حسن مجتبی علیه السلام در برابر همه‌ی این جریان‌ها، حزب‌ها، تمایلات و نگرش‌ها، «آن چنان نبوغی از خود نشان داد که اگر آن حوادث و مصائب ناگهانی و غیرقابل محاسبه پیش نمی‌آمد، یقیناً پیروزی درخشانی را به دست می‌آورد» (همان، ۱۰۹).

«این همان دوراندیشی و دوربینی ویژه‌ی حسن بن علی علیه السلام بود که در جنگ و صلح و در هر گامی که با دشمنان یا دوستانش برداشته، نشانه‌ی آن را می‌توان یافت ... بالاخره همان موارد نادری که از سیره‌ی زندگی وی به دست می‌آید، بیننده را به سیاست ماهرانه‌ی وی مؤمن و مطمئن می‌سازد، چه او در وضعی آن چنان نامتعادل و بحرانی، به قدری حکیمانه و مدبرانه فرماندهی کرد که بهتر از آن در چنان وضعی امکان‌پذیر نبود» (همان، ۱۰۹).

پیچیدگی اوضاع را در فرازهای بالا به خوبی ادراک کردیم. امام علیه السلام در سخنرانی‌ها و خطابه‌هایی، این رنج‌ها و درد دل‌ها را با زیرکی و فطانتی

خاص بیان داشته‌اند.

«اهل کوفه و رنگارنگی و فرصت طلبی آنان را شناختیم. هیچ یک از آنان که فاسد باشد به کار من نمی‌آید، آنان را وفا نیست و به کردار و گفتار خود عمل نمی‌کنند. آنان با هم اختلاف دارند و معروف است که قلوبشان با ماست و شمشیرهایشان بر ما ... دین شما پیشاپیش دنیایان بود و اینک طوری شده‌اید که دنیایان پیشاپیش دیتان است. با ما بودید و اینک بر ضد ما یید (عادل ادیب، ۱۳۷۴، ۱۰۹).

تصمیمی قاطع

حکومت شام هرگز تسلیم نمی‌شود و هرگز دست از ماجراجویی بر نمی‌دارد. جاسوسان او همه جا را دچار فتنه کرده‌اند. تهدیدات شام هر روزه افزایش می‌یابد، اکنون در نظر بگیریم اوضاع را، در چنین اوضاعی ملت‌هت، تصمیم قاطع گرفتن، چه ظرفیت بالایی را طلب می‌کند؟ در عین حال، آن حضرت علیه السلام تصمیم قاطع بر جنگ می‌گیرد.

«آل محمد علیهم السلام رسالتی اهمال‌ناپذیر داشتند. این رسالت، نجات مردم بود نه سود شخصی و برپا داشتن اردوگاه دین بود، نه آراستن مسند قدرت خود و پاسداری از معنویات بود، نه حفاظت منافع اختصاصی و ... و چون معاویه، تا بوده همواره دشمن این هدف‌ها و معارض منادیان این اصلاحات بوده و بالاخره هم با سرکشی و طغیان، از جامعه‌ی مسلمین کناره گرفته و هوس حکومت در جان او ریشه دوانیده و منافع شخصی در ادراک و روش او اثر گذارده، ناچار باید حسن بن علی علیه السلام نیروهای توده‌ی مسلمان را بر ضد او بسیج کند و او را به حکومت الهی بطلبد ... و خدا بهترین حکم‌کنندگان است» (همان، ۱۱۵، این رفرنس در واقع به نقل اسدالله مبشری از مقام معظم رهبری است).

امام مجتبیٰ علیه السلام در این راه اقداماتی مؤثر انجام داد، نظیر افزایش صددرصدی عطای سپاهیان، اتمام حجت با معاویه و تهدید او به جنگی تمام عیار، گزینش افراد بالنسبه مشهور و موجه برای فرماندهی لشکر، گرفتن بیعت مجدد از خیل بی شمار کوفیان و غیر آن، و بدین صورت بود که آن حضرت علیه السلام فرمان جنگ داد.

«او در این هنگام، در وضعیتی قرار گرفته بود که به عقیده‌ی همگان، هیچ اقدامی جز فرمان جهاد در آن شایسته نبود، زیرا معاویه، دشمنی و طغیان را شروع کرده و هوس کشورگشایی‌اش، آن هم در قلب سرزمین‌های اسلامی، تحریک شده و رو به سوی عراق، تا جسر منبع (شهری قدیمی در کناره‌ی فرات) پیش آمده بود و این، پس از گذشت اندک زمانی از وفات (شهادت) امیرالمؤمنین علیه السلام بود به ۱۸ روز» (همان، ۱۱۹).

تجمع حاملان قرآن

«حاملان قرآن و نام آوران از صحابه و تابعین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پدرش علی علیه السلام به سرعت گرد آمدند. همچون حجر بن عدی، ابو ایوب انصاری، عمرو بن قراضه‌ی انصاری، یزید بن قیس ارحبی، عدی بن حاتم طائی، حبیب بن مظاهر، ضرار بن خطاب، رشید هجری، میثم تمار، بریر بن ضمیر، حبه‌ی عربی، حدیفة بن اسید، سهل بن سعد، اصبح بن نباته، صعصعة بن صوحان و... ابو ثمامه صاندی، قیس بن مسهر صیداوی و بسیاری از دینداران و حاملان تفکر قرآنی، این‌ها همان جناح وفادار و نیرومند امام حسن علیه السلام بودند» (همان).

بسیج عمومی و گزینش فرماندهان

«در مسجد کوفه فریاد زدند «الصلوة جامعة»، خلائق گرد آمدند و امام علیه السلام سخنرانی بلیغی کرد. عدی بن حاتم پاسخ مساعدی داد و وفاداری خود را ابراز کرد، و دیگران نظیر صعصعة، ابی ایوب انصاری و... بدین سان بسیجی عمومی رخ داد و انبوه جمعیت را امام علیه السلام به نخيله گسیل داشت.

سرداران را برگزید، پیشاپیش و از همه غضبناک‌تر علیه معاویه، عبیدالله بن عباس است، که گزیده شد. او با همه‌ی خشمی که داشت نسبت به معاویه، بر اثر حوادثی چند، به این نتیجه رسید که باید از این منصب کناره گیرد. عبیدالله فریفته زر و زیور شد و فرار کرد. پس از آن فرماندهان دیگر و... فتنه‌گری‌های معاویه غالب شد، زیرا در تاریخ، هیچ فردی به فتنه‌گری او تا آن زمان روایت نشده بود و پس از آن نیز فتنه‌گری‌های او در رأس همه‌ی فتنه‌ها نقل محافل است» (همان، ۲۲۱).

غبار غم بر چهره‌ی امام علیه السلام

«امام در برابر غمی سنگین قرار گرفته و بر سر دو راهی تردید و گزینش، البته او «کوهی بود که هیچ زمین لرزه‌ای او را تکان نمی‌داد و پیشوای نیکوکار و پرگذشتی که نادانی نادانان او را خشمگین نمی‌ساخت و نارضایتی عیب‌جویان او را به غضب نمی‌آورد... و ه! که این چه نفس با عظمتی و چه روح آسمانی و بزرگی بود» (همان، ۲۲۴ - ۲۲۲).

او هرگز نشان نمی‌داد که در پنجه‌ی بلا چنان گرفتار شده که قادر بر تصمیم نیست، بلکه همواره قاطع می‌نمود و مصمم و همین نکته‌ی جدش را که «هما امامان قاما او تعدا»؛ بهترین شاهد بر امامت او هم در جنگ است و هم در صلح، تصدیق می‌نمود.

«او راضی شد که برای زنده نگهداشتن هدف‌های خود، زندگی دردناکی را تحمل کند که مرگ از آلام آن بسی کوچک‌تر و سبک‌تر است. پذیرفت که با تمام وجود خود ابزاری باشد برای خیر و مصلحت دیگران و بی آن که کوچک‌ترین بهره و فایده و ذخیره‌ای دنیوی نصیب او گردد، و فقط همین مقدار، بالاترین مقام و مرتبتی است که مصلحان کم نظیر و طراز اول تاریخ توانسته‌اند بدان نائل آیند... بنابراین از هر جهت او نمونه و سبیل کامل پیشوا و مصلح عظیم الشانی است که درس پذیرش سخت‌ترین و دردناک‌ترین فداکاری‌ها به خاطر ایده و هدف را به مصلحان جهان تعلیم داد» (همان، ۲۸۲).

جاسوسان معاویه شایع کردند که قیس بن سعد با معاویه صلح کرده، و بعد هم شایع کردند که کشته شده، تا بدین وسیله منتشر سازند که حسن بن علی علیه السلام قصد تسلیم دارد، لشکریانش پا به فرار نهادند.
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نگارد:

در ساباط مدائن بدو ضربتی زدند و آن چه داشت به غارت بردند. امام علیه السلام سخنرانی مهمی ایراد کرد و در بخشی چنین فرمود: «با پدرم چندان مخالفت کردید، که برخلاف میل خود به حکمیت تن داد، آن گاه پس از حکمیت، شما را به جنگ با اهل شام فراخواند و باز چندان از قبول جنگ سر باز زدید تا به جوار رحمت الهی نائل گشت، سپس با من بیعت کردید، بدین شرط که با هر که رام من است رام باشید و با هر که دشمن من است دشمن، اینک خبر یافته‌ام که اشراف شما نزد معاویه رفته و با او پیمان بسته‌اند، همین اندازه مرا از شما بس، و مرا از دین و جانم بیگانه مسازید (همان، ۲۲۸).

و در مورد دیگری فرمود: «مگر از جدم نشنیده‌اید که درباره‌ی من و برادرم فرمود: «ها امامان قاما او قعداً (همان، ۲۲۸)؛ «خوارج در آن جا بودند، دانستند که آهنگ صلح دارد، بر او تاختند و تکه گوشتی از رانش

جدا کردند و امام بر زمین افتاد و بدین صورت گفته شده که ماجرای سابط مدائن غمبارترین ماجرایش بود.

در هر حال، صلح با معاویه، به معنای شایسته دانستن او نبوده است. «پس، نه صلح وی به معنای شایسته دانستن معاویه بوده است و نه ترک جنگ از روی جبن و ترس و نه کناره‌گیری از شهادت به انگیزه‌ی طمع به زندگی، بلکه او در شرایطی صلح کرد که گنجایش هیچ کار دیگری به جز صلح را نداشت» (همان، ۲۹۶).

نگاهی به قرارداد صلح

با همه‌ی پیش زمینه‌ها و عوامل مهمی که فقط نشان می‌داد که امام حسن علیه السلام باید راه و رویه‌ی صلح را پیماید و از راه اول، به دلیل تمامت حجت الهی و خیانت همراهان، سر باز زند، با این پیش زمینه‌ها، امام علیه السلام، قرارداد صلح را این گونه نگاشت:

ماده‌ی ۱: «حکومت به معاویه واگذار می‌شود، بدین شرط که به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سیره‌ی خلفای شایسته عمل کند.

ماده‌ی ۲: پس از معاویه حکومت متعلق به حسن است، و اگر برای او حادثه‌ای پیش آمد متعلق به حسین علیه السلام و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

ماده‌ی ۳: معاویه باید ناسزا به امیرالمؤمنین علیه السلام و لعنت بر او را در نمازها ترک کند و علی علیه السلام را جز به نیکی یاد ننماید.

ماده‌ی ۴: بیت‌المال کوفه، که موجودی آن پنج میلیون درهم است، مستثنی است و تسلیم حکومت نمی‌شود و معاویه باید هر سالی دو میلیون درهم برای حسین بفرستد و بنی‌هاشم را از بخشش‌ها و هدیه‌ها بر بنی‌امیه امتیاز دهد و یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدایی که در کنار

امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ‌های جمل و صفین کشته شده‌اند تقسیم کند و این‌ها همه باید از محل خراج «دارابجرد» تأدیه شود.

ماده‌ی ۵: مردم در هر گوشه از زمین‌های خدا، شام یا عراق، یمن یا حجاز، باید در امان باشند و سیاه پوست و سرخ پوست از امنیت برخوردار باشند و معاویه، باید لغزش‌های آنان را نادیده بگیرد و هیچ کس را بر خطاهای گذشته‌اش مواخذه نکند و مردم عراق را به کینه‌های گذشته نگیرد. اصحاب علی علیه السلام در هر نقطه‌ای که هستند در امن و امان باشند و کسی از شیعیان علی علیه السلام مورد آزار و اذیت قرار نگیرد و یاران علی علیه السلام، بر جان و مال و ناموسشان و فرزندانشان بی‌مناک نباشند و کسی را حق تعقیب ایشان نباشد و صدمه‌ای بر آنان وارد نسازد و حق هر حقداری به او برسد و هر آن چه در دست اصحاب علی علیه السلام است از آنان بازگرفته و باز ستانده نشود» (همان، ۳۵۷-۳۵۵ به نقل از ابن نما: عمدة الطالب و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و مقاتل الطالین ابوالفرج اصفهانی و مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰).

در نهایت این جملات در صلح‌نامه موج می‌زد.

«به قصد جان حسن بن علی علیه السلام و برادرش حسین علیه السلام و هیچ یک از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، توطئه‌ای در نهان و آشکار چیده نشود و در هیچ یک از آفاق عالم اسلام، ارباب و تهدیدی نسبت به آنان انجام نگیرد» (همان).

ابن قتیبه نگاشته که شروط صلح، بدون هیچ بهانه و مقدمه چینی از طرف معاویه، مورد قبول قرار گرفت و آنها را مهر کرد.

رسوایی بنی‌امیه

برنامه و مشی امام حسن مجتبی علیه السلام باعث شد تا درجه‌ی بالایی ماهیت

معاویه و واقعیت انحراف او را آشکار کند، خون شیعه را حفظ کند و سبب رسوایی بیشتر معاویه گردد. او پس از صلح، که امام حسن علیه السلام، جبراً تن به آن داده بود، این گونه با مواد صلح برخورد کرد و تیره‌ی اموی را تا نهایت تاریخ رسوا نمود.

«به خدا سوگند، من با شما برای این ن جنگیدم که نماز بگذارید و روزه بدارید و حج به جا آورید، و زکات پردازید، بلکه به این منظور با شما جنگیدم که بر شما حاکم شوم و همانا خدا این مقام را به من عطا کرده ... هان، من حسن را امیدوار کردم و چیزهایی به او قول دادم و همه‌ی آنها زیر پای من است و به هیچ شرطی وفا نمی‌کنم» (عادل ادیب، ۱۳۷۴، ۱۱۴).

پس از صلح

«پس از این که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد، نادانان و ناآگاهان، با زبان‌های مختلف، حضرت علیه السلام را نکوهش کردند، گاهی او را ذلیل کننده‌ی مؤمنین می‌دانستند و می‌گفتند: شما این مؤمنین پرشور و پرحماسه‌ای که در مقابل معاویه قرار داشتند، با صلح خودتان خوار کردید و تسلیم معاویه نمودید، گاهی تعبیرات محترمانه‌تر و مؤدب‌تری به کار می‌بردند، ولی مضمون یکی بود.

امام حسن علیه السلام در برابر این اعتراض‌ها و ملامت‌ها، جمله‌ای را خطاب به آنان می‌فرمود که شاید در سخنان آن حضرت علیه السلام، از همه‌ی جملات رساتر و بهتر باشد و آن جمله این بود؛ «وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» (نساء، ۱۱۱)؛ چه می‌دانم، شاید یک آزمونی برای شماست و شاید یک متاع و بهره‌ای است برای معاویه تا زمانی محدود، و این چیزی جز این نمی‌تواند باشد که حکومت غیرقابل قبول از نظر امام حسن علیه السلام که بر حق نیست باید کنار برود و حکومت مورد نظر سرکار بیاید، لذا به این‌ها

می‌گوید: شما از فلسفه‌ی کار اطلاع ندارید» (پژوهشی در زندگی امام سجاد علیه السلام، ۱۳۶۱، ۸).

بنیاد سازی برای مبارزات شیعه

در واقع امام حسن علیه السلام، استراتژی شیعه را در این اقدامات روشن ساخته‌اند.

«در آغاز صلح، دو نفر از سران شیعه (مسیب بن نجبه و سلیمان بن سرد) با عده‌ای از مسلمانان خدمت امام مجتبی علیه السلام مشرف شدند و گفتند: ما نیروی زیادی داریم از خراسان و از عراق و... این‌ها را در اختیار شما می‌گذاریم و حاضریم معاویه را تا شام تعقیب کنیم. حضرت علیه السلام آنها را در خلوت به حضور خواستند و مقداری با آنها سخن گفتند. پس از این که بیرون آمدند، آرام شده بودند و نیروهایشان را رها کرده و پاسخ روشنگری هم به همراهان خودشان دادند.

طه حسین، مدعی است که این دیدار، در حقیقت سنگ زیر بنای اصلی مبارزات تشیع را گذاشت، یعنی می‌خواهد بگوید: امام حسن علیه السلام با آنها نشستند و مشورت کردند و در همین دیدار، تشکیلات عظیم شیعی را به وجود آوردند... بدین جهت کار امام حسن علیه السلام، کار بنیانی و بسیار عمیق و زیربنایی بود» (همان، ۸).

پس از ماجراها و شهادت

امام علیه السلام پس از این ماجرا، به مدینه بازگشتند و در آن شهر اقامت گزیدند. او در مدینه، جلوه‌گاه هدایت الهی شد، و شاگردان و حاملان علم بر پیرامونش حلقه می‌زدند و از شریعه‌ی وحی، که به او به میراث داده شده بود، سیراب می‌گشتند. او را بارها مسموم کردند و عاقبت به وسیله‌ی

همسرش جعده به شهادت رسید.

«رجع الامام حسن علیه السلام الى المدينة المنورة، بعد التوقيع على الهدنة، و اقام بها عشر سنين، ثم قضى نحبه شهيداً مظلوماً، عام خمسين من الهجرة» (الشاکری، ۱۴۲۰ هـ، ۲۳۶).

امام علیه السلام بعد از ماجرای صلح به مدینه مراجعت فرمود و ده سال پس از این واقعه گذشت که در سال ۵۰ هجرت، مظلومانه به شهادت رسید. البته عامل اصلی قتل هم معاویه بوده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

امامت، در دوره‌ی امام حسین علیه السلام

«پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام، رسماً حرکت تاریخی شیعه و امامت شیعی، به دوره‌ی امام حسین علیه السلام منتقل می‌شود.

نام حسین بن علی علیه السلام، نام عجیبی است. وقتی از لحاظ عاطفی نگاه می‌کنید، می‌بینید خصوصیت اسم آن امام در بین مسلمین با معرفت، این است که دل‌ها را مثل مغناطیس و کهربا به خود جذب می‌کند، البته در بین مسلمین کسانی هستند که این حالت را ندارند و در حقیقت، از معرفت به امام حسین علیه السلام بی‌بهره‌اند. از طرفی، کسانی هم هستند که جزء شیعیان این خانواده محسوب نمی‌شوند، اما در بین آنها، بسیاری هستند که اسم حسین علیه السلام، اشکشان را جاری می‌کند و دلشان را منقلب می‌سازد. خدای متعال در نام امام حسین علیه السلام، اثری قرار داده است که وقتی اسم او آورده می‌شود، بر دل و جان انسان یک حالت معنوی حاکم می‌شود. این، معنای عاطفی آن ذات و وجود مقدس است، از اول هم در بین اصحاب بصیرت همین طور بوده است» (سید علی خامنه‌ای، سیمای معصومین، ۱۳۸۳، ۱۵۸).

امام حسین علیه السلام، شریعه‌ی معارف

«امام حسین علیه السلام، وجود مبارکش، به حق، شریعه‌ی معارف است. عزیزترین معارف و عالی‌ترین مطالب عرفانی و معرفتی در کلمات دینی آن بزرگوار است. همین دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه، پر از نغمه‌های شیوا و عشق و شور معرفتی است، حتی بعضی از دعا‌های امام سجاد علیه السلام را که انسان می‌بیند و مقایسه می‌کند، گویا که دعای این پسر، شرح و توضیح دعای پدر می‌باشد. یعنی او اصل است و این فرع می‌باشد. دعای عجیب و شریف عرفه و کلمات این بزرگوار در حول و حوش

عاشورا و خطبه‌هایش در غیر عاشورا معنا و روح عجیبی دارد. از جنبه‌های تاریخی هم، این نام و خصوصیت و شخصیت، یک مقطع تاریخی و یک کتاب تاریخ است» (همان، ۱۵۹).

دوران امام حسین علیه السلام و تغییر ارتجاعی جامعه

«در دوران امام حسین علیه السلام، به دلیل حاکمیت امویان و ترفندها و توطئه‌های آنان، یک تغییر ارتجاعی کلان و مهمی در جامعه‌ی آن روز رخ داده بود و در واقع، جاهلیت به دوره‌ی نوینی منتقل شده بود. از جنبه‌های تاریخی، حاکمیت اموی‌ها، با طیف وسیعی از درباریان دین فروخته و مزدبگیر و اجیر امویان، تغییرات عجیبی در جامعه به وجود آمد و همین مسأله، راز این حادثه است که بعد از ۵۰ سال از رحلت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، کسانی که مدعی دیانت بودند، آمدند و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را با آن طرز فجیع به شهادت رساندند» (همان، ۱۶۲).

اصل قرار گرفتن بیعت

در این دوره، وضعیت عجیبی پیش آمد، یکی از آنها، اصل قرار گرفتن مسأله‌ی بیعت بود. بیعت یک اصلی شد که گویا اصل دین است، آن هم با افراد فاسد و فاسقی همچون یزید و امثال او.

اصل قرار گرفتن خلافت

با فاصله گرفتن خلافت از امامت اسلامی، خلیفه‌گری و جانشینی افرادی به جای افراد دیگر در ردیف اصول قرار گرفت و تقریباً به مانند یک اصل بر ذهنیت جامعه حاکم شد؛ آن هم کسی که هیچ سنخیتی با رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ندارد. فقط اگر نام خلیفه روی او بود، کفایت می‌کرد در

این که مردم اطاعت کنند.

اصل قرار گرفتن اطاعت

در این دوره‌ی تاریخی اطاعت از جلادهایی نظیر عبیدالله زیاد هم اصل قرار گرفت و اطاعت از آنان امر واجبی شمرده می‌شد. بنابر این پرواضح است که تخلف از بیعت و پذیرش خلیفه و عدم اطاعت، چه عواقبی دارد.

شواهد انحراف

شواهد انحراف در جامعه در دوره‌ی امام حسین علیه السلام فراوانند، که تاریخ، این صحنه‌ها را به نمایش گذارده و شواهدی صادق بر انحراف هستند. قتل بزرگانی نظیر میثم تمار، عمرو بن حمق خزاعی، حجر بن عدی و شخصیت‌هایی نظیر کمیل بن زیاد و بزرگان از تابعین و صحابه، همه گواه‌های صادقی بر اوج و عمق انحراف در این دوره می‌باشند.

«پر واضح است که این انحرافات، نتیجه‌ای جز قتل و شهادت بهترین انسان را ندارد. مسأله به قدری روشن بود و انحراف به قدری نمودار بود که در گفتارها کاملاً هویدا و نمودار شده بود. زینب کبری علیها السلام در بازار کوفه، آن خطبه‌ی عظیم را اساساً بر همین محور ایراد کرد» (همان، ۱۶۲).
«یا اهل الکوفة، یا اهل المختل و الغدر، أ تبکون؟» (سید بن طاووس، ۱۳۴۵،

۸۸).

«مردم کوفه، وقتی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر روی نیزه مشاهده کردند و دختر علی علیه السلام را اسیر دیدند و فاجعه را از نزدیک لمس کردند، بنا به ضجه و گریه گذاشتند، فرمود: أ تبکون؟» «فلا رقات الدمعة ولا هدئت الرنة»؛ گریه و ناله‌ی آنان تمامی نداشته باشد. بعد فرمود: «انما مثلکم کمثل التي نقضت غزلها من بعد قوة انکاثاً اتخذون ایمانکم دخلاً بینکم»؛ این،

همان برگشت است، برگشت به قهقهرا و عقب‌گرد و شما مثل زنی هستید که پشم‌ها یا پنبه‌ها را نخ می‌کند، بعد از آن که این نخ‌ها آماده شد، دوباره شروع می‌کند نخ‌ها را از نو باز می‌کند و پنبه می‌کند. شما در حقیقت، نخ‌های رشته‌ی خود را پنبه کردید، این، همان برگشت است، این بزرگ‌ترین فاجعه‌ی آن روز بود» (سید علی خامنه‌ای، ص ۱۶۳).

دوران غربت امامت

«دوره‌ی بعد از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام، به حق دوران غربت امامت است، یعنی دوره‌ی امامت امام حسن و امام حسین علیهما السلام. امام حسین علیه السلام، بیست سال بعد از این مدت به صورت امام معنوی همه‌ی مسلمانان مورد احترام همه‌ی مسلمانان است. محل ورود و تحصیل علم همه، محل تمسک و توسل همه‌ی کسانی که می‌خواهند به اهل بیت علیهم السلام اظهار ارادت بکنند؛ شخصیت محبوب، بزرگ، شریف، نجیب، اصیل و عالم. او به معاویه نامه می‌نویسد، نامه‌ای که اگر هر کسی به هر حاکمی بنویسد، جزایش کشته شدن است. معاویه با احترام تمام این نامه را می‌گیرد، می‌خواند، تحمل می‌کند و چیزی نمی‌گوید. اگر در همان اوقات هم کسی می‌گفت که در آینده‌ی نزدیک به این مردم محترم شریف عزیز نجیب که مجسم کننده‌ی اسلام و قرآن، در نظر هر بیننده است، ممکن است به دست همین امت اسلام و قرآن کشته بشود، آن هم با آن وضع، هیچ کس تصور هم نمی‌کرد، اما همین حادثه‌ی باور نکردنی، همین حادثه‌ی عجیب و حیرت‌انگیز اتفاق افتاد! چه کسانی کردند؟ همان‌هایی که به خدمتش می‌آمدند و سلام و عرض اخلاص هم می‌کردند. این یعنی چه؟ معنایش این است که جامعه‌ی اسلامی در طول این پنجاه سال از معنویت و حقیقت اسلام تهی شده است، ظاهرش اسلامی است، اما باطنش پوک

شده است. خطر این جاست. نمازها برقرار است، نماز جماعت برقرار است، مردم هم اسمشان مسلمان است و عده‌ای هم طرفدار اهل بیت علیهم‌السلام هستند» (سید علی خامنه‌ای، ۱۳۸۳، ۱۵۸-۱۵۲).

انحراف از خطوط نبوت

«پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود. من در میان این‌ها چند مورد را عمده یافتم.

۱) معرفت شفاف و بی ابهام

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در نظام اجتماعی معارفی به وجود آوردند، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به تکلیف، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبر، معرفت نسبت به طبیعت. همین معرفت بود که به علم و علم‌اندوزی منجر شد و جامعه‌ی اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدن علمی رساند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمی‌گذاشت ابهام باشد. در این زمینه آیات عجیبی از قرآن هست که مجال نیست بیان بکنم. در هر جایی که یک ابهامی به وجود می‌آمد، آیه‌ای نازل می‌شد و ابهام را مرتفع می‌کرد.

۲) ایمان و معنویت

انگیزه و موتور پیش برنده‌ی حقیقی در نظام نبوی، ایمانی است که از سرچشمه‌ی دل و فکر مردم می‌جوشد و دست و بازو و پا و وجود آنها را در جهت صحیح به حرکت در می‌آورد. بنابر این شاخص ایمان و معنویت و دادن اعتقاد و اندیشه‌ی درست به افراد، آن چیزی بود که در نظام مدینه‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مورد توجه شدید ایشان و جامعه‌ی نبوی قرار

۳) عدالت مطلق و بی اغماض

شاخص سوم، عدالت مطلق و بی اغماض بود. عدالت در قضاوت، عدالت در برخوردهای عمومی و نه خصوصی، چیزهایی که متعلق به همه‌ی مردم است و باید بین آنها با عدالت تقسیم بشود و عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسؤولیت دهی و مسؤولیت پذیری. البته عدالت، غیر از مساوات است، اشتباه نشود، گاهی مساوات ظلم است. عدالت، یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حق او را دادن. او عدل مطلق و بی اغماض بود. در زمان پیامبر ﷺ هیچ کس در جامعه‌ی اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود.

۴) عبودیت کامل

عبودیت کامل و بی شریک در مقابل پروردگار، یعنی عبودیت خدا در کار و عمل فردی، عبودیت در نماز که باید قصد قربت داشته باشد تا عبودیت در ساخت جامعه، در نظام حکومت، نظام زندگی مردم و مناسبات اجتماعی میان مردم بر مبنای عبودیت خدا.

۵) صفا و اخوت

در نظام نبوی، درگیری‌های برخاسته از انگیزه‌ای خرافی، شخصی، سودطلبی و منفعت‌طلبی مبنغوض است و با آن مبارزه می‌شود. فضا، فضای صمیمیت و اخوت و برادری و همدلی بود.

۶) صلاح اخلاق فردی و رفتاری و اجتماعی

پیامبر ﷺ انسان‌ها را تزکیه کرد و البته مدار همه‌ی تصمیم‌ها هم همین صلاح و شایستگی بود: «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»؛ پیامبر تزکیه‌شان می‌کند و کتاب و حکمت را به آنها آموزش می‌دهد.

۷) کار و حرکت و تلاش

شاخص هفتم کار و حرکت و تلاش بود، توقف در نظام نبوی وجود نداشت. به طور مرتب، حرکت، کار و پیشرفت بود و اتفاق نمی‌افتاد که یک زمان بگویند، دیگر تمام شد، حالا بنشینیم و استراحت کنیم. این مسأله هرگز وجود نداشت، کار مایه‌ی نشاط و جنبش و حرکت بود.

علاوه بر این‌ها حساسیت در اسلامی بودن، حرکت در مدار پیامبر ﷺ، مودت ذوی القربی، رعایت حرمت پیامبر ﷺ و ترجیح ایشان در زندگی مردم، از خصوصیات بارزی بود که پیامبر ﷺ در نظام خود به وجود آورده بودند» (خانهای، ۱۳۸۳، ۱۶۳-۱۶۰).

خطوط انحرافی بعد از پیامبر ﷺ

«تدریجاً خطوط انحرافی بعد از رسول اکرم ﷺ به وجود آمد و اخلاقیات منفی و خصوصیات ضد ارزشی، جای خصوصیات یاد شده را گرفت. کم‌کم تحریف‌ها رخ نمود و با پیدایش شجره‌ی خبیثه‌ی اموی همه‌ی آرمان‌های پیامبر ﷺ یکی بعد از دیگری مورد تهاجم و تعرض باند خطرناک اموی قرار گرفت. خلافت، به عنوان یک دستگاه مخوف سلطنتی رخ نمود و همه‌ی آزادگان و آزاداندیشان و مهاجران مخلص در غربت سختی گرفتار شدند. بهترین انسان روی زمین و حجت خدا، در غربتی کشنده و شکننده قرار گرفت و شد آن چه که نباید» (همان، ۱۶۵).

امام حسین علیه السلام و مبارزه با انحرافات

«چه کسی باید پرچم مبارزه و علم مبارزه با انحرافات را بردوش بگیرد؟ آیا کسی جز فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و زهرا علیها السلام می‌تواند این کار را بکند؟ آیا کسی جز تربیت شده‌ی مکتب علی علیه السلام می‌تواند این کار را بکند؟ امام حسین علیه السلام این مکتب و این راه را نشان داد که با پنجه افکنی و ناخن کشی و حيله گری دشمن و با شیطنت‌های باند مخوف اموی به مقابله پرداخت. این مسأله لازم است که با دشمن خطرناک لجوج عنود، مخالفت بشود و مکتب مبارزه گشوده گردد» (همان، ۱۶۹).

اهمیت مسأله‌ی کربلا و نهضت آن

«حال می‌رسیم به مسأله‌ی کربلا که بسیار مهم است. روح قضیه این بود که امام حسین علیه السلام در این ماجرا با یک لشکر روبرو نبود، با جماعتی از انسان‌ها، هر چند صد برابر خودش، طرف نبود. امام حسین علیه السلام با جهانی انحراف و ظلمات روبرو بود، این مهم است، در عین حال که با یک جهان کج‌روی و ظلمت و ظلم مواجه بود، با یک دنیا پول و زر و زور و ظلم و شعر و کتاب و محدث و... مواجه بود که هر آدم معمولی با این وضعیت، وحشت می‌کرد که نکته‌ای در مخالفت بگوید.

اما امام حسین علیه السلام در مقابل این دنیای لجوج، ظالم عنود و ستمگران جلاد آن، بر خود نلرزد و ضعف نشان نداد و با قدرت به مقابله ایستاد و کربلا، نمونه و شاهد صادقی بر این حماسه‌ی شکوهمند و حادثه‌ی عظیم است» (همان، ۱۵۱).

امام حسین علیه السلام، تضمین‌گر بقای اسلام

دوره‌ی امام حسین علیه السلام دوره‌ی تضمین بقای اسلام است. بصیرت، اسوه

بودن، پرورش مجاهدان، شهادت طلبی، رسواگری نظام فاسد اموی، گشودن راهی فراروی امت اسلامی، عزت خواهی و امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با تحریف‌گری‌های نظام اموی، آفرینش صحنه‌ی کربلا، صحنه‌ی عشق و شهادت و ایثار و کرامت و... همه از والایی‌های وجود پر برکت امام حسین علیه السلام است.

این بخش در بیانات رهبری بسیار درخشانده و پررنگ است و فقط به یک عبارت از ایشان بسنده می‌نمایم:

«در زیارتی از زیارت‌های امام حسین علیه السلام که در روز اربعین خوانده می‌شود، جمله‌ای بسیار پر معنا وجود دارد و آن این است «و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیرة الضلالة»؛ فلسفه‌ی فداکاری حسین بن علی علیه السلام در این جمله گنجانده شده است، زیرا به خدای متعال عرض می‌کند که این بنده تو، این حسین تو، خون خود را نثار کرد، تا مردم را از جهالت نجات بدهد «و حیرة الضلالة»؛ مردم را از سرگردانی و حیرتی که در گمراهی است نجات بدهد. ببینید این جمله چقدر پرمغز و دارای چه مفهوم مترقی و پیشرفته‌ای است» (قدر ولایت، ۱۳۸۳، ۲۳۵).

قیام حسینی، تعارضی در برابر رجعت

«علی علیه السلام در آغاز خلافت خویش، جمله‌ای دارند که می‌فرماید: «الا وان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه»؛ یعنی همان وضعیت پیش از بعثت، همان مظالم و مفساد و انحرافات، دوباره بازگشته و در بین شما خود را نشان می‌دهد. یکی آن قدر سیر است که حساب انباشته‌هایش از دستش خارج است و یکی هم آن قدر محتاج و فقیر است که به یک لقمه نان محتاج است که شکم خود را سیر کند. اختلافات طبقاتی اوج گرفته و... دقیقاً همین وضعیت در دوران حاکمیت یزید، به عنوان یک رجعت

و عقب‌گرد تاریخی و بازگشت به عهد جاهلیت و ظهور اشرافیت قبیله‌گرایی را تداعی می‌نماید. امروز هم شرک ظاهر شده، با این تفاوت که بت‌های سنگ و چوب تبدیل به بت‌های انسانی شده، تبعیض و فساد و بی‌عدالتی هم که کاملاً در جامعه نمودار است.

امام حسین علیه السلام، به عنوان یک مصلح بزرگ اجتماعی در صحنه ظاهر شده و در واقع، نهضت او یک قیام، به قصد تعارض با رجعتی بزرگ و انحرافی عظیم است که در جامعه‌ی اسلامی ظاهر شده است. لذا فرمود: «انها خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی»؛ من به قصد اصلاح امت جدم قیام می‌کنم» (همان، ۲۳۶).

قاطعیت در عمل امام حسین علیه السلام

«امام حسین علیه السلام در مقابل این دنیای آکنده از جور و ظلم و ستم، با قاطعیت تمام قد علم کرد و ایستاد.

عظمت کار امام حسین علیه السلام، در این جا بود که در مقابل فشار و سنگینی یک دنیای متعرض و مدعی با قاطعیت پیش رفت، تردید نکرد، در حالی که آدم‌های معمولی دچار تردید و زبونی می‌شوند، حتی آدم‌های فوق معمولی هم دچار تردید می‌شوند، چنان که عبدالله عباس که یک شخصیت بزرگی است. همه‌ی آقا‌زاده‌های قریش از آن وضع ناراحت بودند، مثل عبدالله زبیر، عبدالله عمر، عبدالرحمن ابن ابی بکر و فرزندان بزرگان صحابه و بعضی از صحابه از این قبیل هستند. در مدینه عده‌ی زیادی صحابه بودند، آدم‌های با غیرتی بودند، همان کسانی بودند که در مقابل تهاجم مسلم بن عقبه، در قضیه‌ی حره که سال بعد به مدینه حمله کرده و همه را قتل عام کردند، ایستادند، جنگیدند، مبارزه کردند، خیال نکنید ترسو بودند، نه شمشیرزن و شجاع بودند، این‌ها در مقابل یزید،

میدان را خالی کردند» (خامنه‌ای، ۱۳۸۳، ۲۴۰).

«شجاعت ورود در میدان جنگ، یک مسأله است و شجاعت مواجه شدن با یک دنیا یک مسأله دیگر است. امام حسین علیه السلام این دومی را داشت و برای این دومی حرکت کرد و فرمود: «لولا ما یکن لی ملجأ و لا مأوی لما بیعت یزید بن معاویة» (نجمی، ۱۳۶۸، ۱۱۵؛ سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار، ۲۴ آذر ۱۳۷۵)؛ اگر هیچ پناهگاهی نداشته باشم هم با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

«این کلمات، از روح بلند و قاطعی موج می‌زند و سرچشمه می‌گیرد: «هیئات منا الذلّة»؛ دور است از ما پذیرش ذلت، «یا بانی الله ذلك لنا ورسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت»؛ خداوند از شأن ما به دور می‌داند این مسأله را که ذلت بپذیریم و پیامبرش و مؤمنین و دامن‌های پاک از این که طاعت لیمان را بپذیریم و از اطاعت خدا و کریمان خارج شویم» (همان، ۲۶۲).

دو دیدگاه عمده درباره‌ی عاشورا

«از مجموع نظرات درباره‌ی عاشورا، انسان احساس می‌کند که نهضت حسینی در واقع با دو نگاه قابل ملاحظه است، که هر دو درست است. اما مجموع نگاه، نشان دهنده‌ی ابعاد عظیم این نهضت است. یک نگاه، حرکت ظاهری حسین بن علی علیه السلام است که حرکت علیه یک حکومت فاسد و منحرف و ظالم و سرکوب‌گر، یعنی حکومت یزید است، اما باطن این قضیه حرکت بزرگ‌تری است که نگاه دوم انسان را به آن می‌رساند و آن، حرکت بر علیه جهل و زبونی انسان است. در حقیقت امام حسین علیه السلام، اگرچه با یزید مبارزه می‌کند، اما مبارزه‌ی گسترده‌ی تاریخی امام حسین علیه السلام با یزید کوتاه عمر بی‌ارزش نیست، بلکه با جهل و پستی و

گمراهی و زبونی و ذلت انسان است. امام حسین علیه السلام با این ها دارد مبارزه می کند».

«بشریت دچار ظلم و جهل و تبعیض بود. حکومت های بزرگ دنیا که حکومت قیصر و کسرای آن زمان است، چه در ایران آن روز، چه در امپراتوری رم آن روز، حکومت اشرافی گری و حکومت غیرمردمی و حکومت شمشیر بی منطق و حکومت جهالت و فساد بود. حکومت های کوچک تر هم، مثل آن چه که در جزیره العرب بود، از آنها هم بدتر بود. مجموعاً جاهلیتی دنیا را فرا گرفته بود. در این میان نور اسلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و با مدد الهی و مبارزات عظیم و توان فرسای نبوی توانست، اول، یک منطقه از جزیره العرب را روشن کند و بعد، به تدریج گسترش یابد و شعاع آن همه جا را فرا بگیرد. وقتی پیامبر از دنیا می رفت، این حکومت، حکومت مستقری بود که می توانست الگوی همه بشریت در طول تاریخ باشد، و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا می کرد، بدون تردید تاریخ عوض می شد. یعنی آن چه بنا بود در قرن ها بعد از آن در زمان ظهور امام زمان پدید بیاید، در همان زمان، پدید آمده بود و دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی و معرفت و محبت، دنیای امام زمان علیه السلام است. اگر ادامه ی حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله میسر می شد، تاریخ بشریت عوض می شد» (خامنه ای، ۱۳۸۳، ۲۶۴).

«خصوصیت حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که به جای ابتدای بر ظلم، ابتدای بر عدل داشت؛ به جای شرک و تفرقه فکری انسان، متکی بر توحید و تمرکز بر عبودیت ذات مقدس پروردگار بود. به جای جهل متکی بر علم و معرفت بود؛ به جای کینه ورزی انسان ها با هم، متکی بر محبت و ارتباط و اتصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی حکومتی از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا می کند، انسانی

باتقوا، پاکدامن، عالم، با بصیرت، فعال، پرنشاط، متحرک و در حد کمال است. با گذشت پنجاه سال، قضایا عوض شد، اسم اسلام ماند، نام، نام اسلامی بود، اما باطن، دیگر اسلامی نبود. به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر کار آمد، به جای برابری و برادری تبعیض و دو دستیگی و شکاف طبقاتی به وجود آمد، به جای معرفت، جهل حاکم شد. در این دوره‌ی پنجاه ساله، هر چه به طرف پایین می‌آییم، انحراف ضخیم‌تر می‌شود» (همان، ۲۶۵).

تبدیل امامت به سلطنت

«یک کار انحرافی عمیقی که در این دوره به وجود آمد، تبدیل امامت به سلطنت بود. ماهیت امامت با ماهیت سلطنت، مغایر و متفاوت و متناقض است. این دو، ضد هم هستند. امامت یعنی پیشوایی روحی و معنوی، پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم، اما سلطنت، یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب، بدون هیچ‌گونه علقه‌ی معنوی و عاطفی و ایمانی، این دو درست نقطه‌ی مقابل هم هستند. امامت، حرکتی برای امت و در جهت خیر است. سلطنت، یعنی یک سلطه‌ی مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص، برای ثروت اندوزی و برای شهوت رانی گروه حاکم. آن چه که ما در زمان قیام امام حسین علیه السلام می‌بینیم، این دومی است نه آن اولی. یعنی یزیدی که بر سر کار آمده بود، نه با مردم ارتباط داشت، نه علم داشت، نه پرهیزکاری و پاکدامنی و پارسایی داشت، نه سابقه جهاد در راه خدا، نه ذره‌ای به معنویت اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او یک رفتار مؤمن بود، نه گفتار او گفتار یک حکیم بود، هیچ چیزش به پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت نداشت. در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین بن علی علیه السلام، که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر صلی الله علیه و آله قرار بگیرد، فرصتی

پاسداری از ارزش‌ها در نهضت عاشورا

«اگر ظاهر قضیه را بخواهیم حساب کنیم، این قیام، بر علیه حکومت فاسد و ضد مردمی یزید است. اما در باطن یک قیام برای ارزش‌های اسلامی و برای معرفت و ایمان و عزت است. برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند. چنان که فرمود: «انی لم اخرج اشرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظالماً انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی، ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی»؛ من متکبرانه و از روی فخر و در جستجوی خوشی و گرایش به قدرت و به انگیزه فساد و ظلم قیام نکردم، بلکه برای اصلاح امت جدم قیام کردم، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر نموده و به روش جدم و پدرم حرکت نمایم» (همان، ۲۶۸).

نتایج قیام عاشورا

«عاشورا در گستره‌ی تاریخی، نهضتی پیروز است و در رأس همه‌ی نتایج، ممکن بود دو نتیجه به بار آورد. یک نتیجه آن بود که امام حسین علیه السلام بتواند بر حکومت یزید پیروز شود و قدرت را از چنگ آن کسانی که با زور بر سر مردم می‌کوبیدند و سرنوشت مردم را تباه می‌کردند، خارج کند و کار را در مسیر صحیح خود بیندازد، اگر این کار صورت می‌گرفت، البته باز مسیر تاریخ عوض می‌شد.

یک وجه دیگر این بود که امام حسین علیه السلام نتواند، به هر دلیلی، این پیروزی سیاسی و نظامی را به دست بیاورد، آن وقت امام حسین علیه السلام در این جا دیگر نه با زبان، بلکه با خون، با مظلومیت، با زبانی که تاریخ تا ابد

آن را فراموش نخواهد کرد، حرف خود را مثل یک جریان مداوم و غیرقابل انقطاع در تاریخ به جریان می‌اندازد و این کار را امام حسین علیه السلام کرد و لذا چند نتیجه را می‌توان یاد کرد» (همان، ۲۶۹).

نتیجه

چند نتیجه‌ی کلی را از این فصل می‌گیریم.

- ۱) مظلومیت امامت در گستره‌ی تاریخی؛
- ۲) عدالت، یکی از معیارهای کلی حرکت امامان شیعه علیهم السلام است؛
- ۳) صلح، تغییر میدان مبارزه‌ی سیاسی است، نه عقب‌نشینی و تسلیم؛
- ۴) شهادت و شهادت‌طلبی، در هنگامی که کلیت اندیشه‌ی اسلامی، در مخاطره قرار می‌گیرد، یک تکلیف الهی است؛
- ۵) اسلام، به وسیله‌ی تلاش‌های این دوره، تحکیم گردیده و ماهیت رژیم‌های ظالمانه اموی برای انسان‌ها روشن شد؛
- ۶) معیارهای سترگی در این دوره در اختیار شیعه قرار گرفت که با آن معیارها، مسیر و راه و حرکت خود را به خوبی تشخیص داده و می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱) در این زمینه مقام معظم رهبری، خطبه‌ی شششنبه را مفصل بحث کرده‌اند، که به مباحث ایشان در این باره ارجاع می‌دهیم.

منابع و مأخذ

- ۱) خامنه‌ای، سید علی (مقام معظم رهبری) (۱۳۶۵)، عنصر مبارزه در زندگی ائمه علیهم‌السلام، دومین کنگره‌ی جهانی حضرت رضا علیه‌السلام.
- ۲) مجلسی، محمد باقر (۱۹۸۷)، بحارالانوار، بیروت، نشر دارالعلم، ج ۴۰.
- ۳) خامنه‌ای، سید علی (مقام معظم رهبری) (۱۳۸۳)، سیمای معصومین در آیین‌های نگاه رهبری.
- ۴) صبحی صالح (۱۳۸۷ هـ)، شرح نهج البلاغه، بیروت، دارالعلم.
- ۵) سخنرانی‌های مقام معظم رهبری در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ در مسجد کرامت مشهد مقدس.

